



سالگرد ۲۱ آذر،
۷۱ - امین سالگرد تشکیل حکومت مردمی خودمختار در آذربایجان ایران



صفحه ۲

آری، سرکوب دیگر جواب نمی
دهد!
صفحه ۵

هدف کدام است: برجام و یا
روحانی و یا فراتر از آن؟
صفحه ۳

روز جهانی حقوق بشر زیر
سایه سنگین بی حقوقی
صفحه ۷

اسلام سیاسی، شمشیر دو لبه
صفحه ۶

در این شماره می خوانید:

- گزارشی از نشست بررسی اعتراض آیت الله منتظری
به کشتار سال ۶۷

- کودک بودند، اما چون بزرگسالان محکومشان کردند

- «پروژه وحدت چپ»: انتخابی از میان انتخاب های ممکن

- زمان حاضر یکی از خطرناکترین دوران ها برای سیّاره ما است

- نرگس و عالیه سزاوار زندان نیستند

- این منم که در "خلب"، دوباره کشته می شوم

صفحه ۸

صفحه ۱۰

صفحه ۱۱

صفحه ۱۳

صفحه ۱۴

صفحه ۱۶

سالگرد ۲۱ آذر،

۷۱مین سالگرد تشکیل حکومت مردمی خودمختار در آذربایجان ایران



جنبش ملی-دمکراتیک آذربایجان به رهبری فرقه دمکرات آذربایجان، بعد از ۷۱ سال همچنان بعنوان واقعه ایی در تاریخ سیاسی ایران دارای معنی معین سیاسی است. سلطنت طلبان همه ساله شکست آن را جشن می گیرند و سرکوب این جنبش را خدمت به ایران می نامند. چپ اما در عین تعلق خود به این واقعه تاریخی، بر سر تفسیر آن دچار تفرقه است. ما ۲۱ آذر را حرکتی مردمی می دانیم با کژی هایش و نارسایی هایی که داشت. ما با ۲۱ آذر هستیم با نگاهی منتقدانه به آن.

جنبش ملی-دمکراتیک آذربایجان در شرایط خاص داخلی و بین المللی شکل گرفت و قوام یافت. در داخل بعد از کنار گذاشته شدن رضاشاه که در پی کودتای ۱۲۹۹ با تعطیل شدن دستاوردهای دمکراتیک انقلاب مشروطیت به حکومت رسیده وبا اعمال تمرکز شدید و منکی بر دیکتاتوری فردی سیاست تجدد آمرانه را پیش برده بود، فضای سیاسی دچار تغییر شد. بر بستر این تغییر فضا فعالان دوره مشروطه، لیبرال ها و ملیون و کمونیستها و تمامی کسانی که تغییر را می خواستند بپاخواستند. این نیروها در اشکال متنوع تحقق خواسته ها و مطالبات انقلاب مشروطیت را در پیش گرفتند که کماکان در ذهن و جانیشان شعله ور بود. شرایط بین المللی هم پس از سقوط فاشیسم و تغییرات ناشی از آثار جنگ جهانی دوم تغییر پیدا کرد. متفقین با وارد شدن به ایران و تقسیم ایران تحت نفوذ خود، بطور کلی فضای سیاسی، اجتماعی کشور را تغییر دادند.

بر بستر تلاقی این دو تحول داخلی و بین المللی حکومت ملی دمکراتیک آذربایجان به رهبری پیشه وری تشکیل شد. فرقه دمکرات آذربایجان در مدت کوتاهی بخاطر شرایط آن زمان آذربایجان و خواسته ها و مطالبات آن منطقه بر زمینه ظلم و ستم فئودالها و مطالبات بجامانده از دوره مشروطیت و خواسته های ملی-قومی، توانست توده های وسیعی از کارگران، دهقانان و روشنفکران را حول خود جمع بکند. در تشکیل و قوام حکومت ملی-دمکراتیک آذربایجان پشتیبانی و حضور نیروهای اتحاد شوروی نقش غیر قابل کتمانی داشتند. هرچند جنبش دمکرات آذربایجان بر بستر نیازها، مطالبات و خواسته های داخلی آذربایجان و مردم آن خطه شکل گرفت و قوام یافت، اما بدون پشتیبانی اتحاد شوروی نمی توانست، در حد یک حکومت خودمختار قوام و دوام یابد.

در دوره حکومت یک ساله فرقه دمکرات آذربایجان توانست تحولات و اصلاحات زیادی را انجام دهد. به زنان برای اولین بار حق رای داد، قانون کار مترقی را به تصویب رساند و اجرا کرد. فرقه در آن دوره یکساله تحولات و اصلاحات اداری، سیاسی، ارضی، اقتصادی و عمرانی بسیاری را انجام داد. قانون انجمن ایالتی و ولایتی دوران مشروطه را به اجرا گذاشت. تمامی ارگانهای سرکوب حکومت مرکزی منحل شدند و جای آنها را نهادهای مردمی و مدافع دستاوردهای مترقی گرفتند.

حکومت خودمختار آذربایجان در عین حال که زبان فارسی را بعنوان زبان ارتباطی و مشترک ایرانیان به رسمیت شناخته بود، اما زبان ترکی را، که زبان مادری آذربایجانیان است، بعنوان زبان رسمی و اداری به رسمیت شناخت. در مدارس و آموزشگاه ها آموزش زبان ترکی شروع شد. از این طریق هنر و فرهنگ، ادبیات و شعر ترکی شکوفا گردیدند و گسترش یافتند.

همه اینها دستاوردهای قابل تقدیر و تأکید حکومت خودمختار آذربایجان بودند. اما رهبری فرقه دمکرات آذربایجان این تحولات را با خوشبینی و اتکا بیش از حد به امکانات و توان اتحاد شوروی به اجرا گذاشت. اتحاد شوروی منافع ملی خود و کشورش را داشت و معذور، و نمی توانست به قراردادهای بین متفقین بعد از پایان جنگ جهانی دوم بی اعتنا باشد. به همین خاطر هم یکی از اشتباهات بزرگ و مهلک رهبران فرقه دمکرات آذربایجان انکاء غیر قابل قبول به اتحاد شوروی بود، که شکست جنبش خیلی سریعتر از آنی رقم خورد، که تصور می رفت.

رهبر فقید فرقه دمکرات آذربایجان، پیشه وری در اختلاف با رهبران اتحاد شوروی و ایستادگی بر سر نقد همین خوشبینی و ارزیابی غیر واقعی از کمکهای اتحاد شوروی و کم بها دادن به جنبش سراسری مردم ایران جان خود را فدا کرد.

بعد از شکست حکومت خودمختار آذربایجان، نیروهای طرفدار محمدرضاشاه و با عدم پایبندی دولت قوام السلطنه که به تمامی توافقات خود با حکومت ملی-دمکراتیک آذربایجان پایبند نماند، به شکل وسیع و وحشیانه ایی به سرکوب مردم آذربایجان پرداختند. داگلاس، قاضی آمریکایی که خود شاهد رفتار ارتش شاهنشاهی با مردم آذربایجان بود، می نویسد: "... وقتی ارتش ایران به آذربایجان بازگشت، وحشت بر پا نمود. سربازان قتل و غارت و تاراج به راه انداختند. آنها هر آنچه به دستشان می رسید و هر چه می خواستند را تصاحب می کردند. رفتار سربازان اشغالگر روس بسیار برانزده تر از اعمال وحشیانه سربازان نجات بخش ارتش شاهنشاهی بود. طوری که خاطره فوق العاده زشت و شومی در آذربایجان به جا گذاشت."

فرقه دمکرات آذربایجان و حکومت ملی-دمکراتیک آذربایجان با تمامی اشتباهات و خدمات غیر قابل انکارش متعلق به جنبش چپ ایران است. چپی که نه بر بستر نفی و تخطئه تاریخ خود، بلکه با نقد و انتقاد از تاریخ خود، اما در پیوند تاریخی و دفاع از این تاریخ می تواند پویایی و قوام و دوام خود را رقم بزند.

ما با همین نگاه به تاریخ جنبش چپ ایران، خاطره تمامی انسانهای شریفی را که جز بهروزی و سعادت مردم خود هدفی نداشتند، گرامی می داریم و در مقابل جانفشانی ها و فداکاری های آنها برای آرمانهای خود، سر تعظیم فرود می آوریم.

گروه کار ملی- قومی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

یکشنبه ۲۱ آذر ۱۳۹۵

از متن برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مصوب کنگره چهاردهم

به نظر ما:

- لازمه تامین دمکراسی و حقوق ملی - قومی در کشور استقرار ساختاری غیرمتمرکز است که می تواند اشکال متنوع از جمله شکل فدرالیسم را به خود بگیرد.

- ما ضمن اعتقاد به یکپارچگی ایران و غلبه بر تبعیض ملی - قومی در چهارچوب ایرانی دمکراتیک، بر آنیم که استفاده از زور و خشونت در چالشهای ملی - قومی می باید غیرمجاز اعلام شود.

- در ایران زبان مشترکی وجود دارد که از دیر باز عامل ارتباطی مردم این سرزمین بوده و شکوفایی آن مدیون خلاقیت همه فرهیختگان این سرزمین از هر قوم و زبان بوده است. فارسی به مثابه زبان مشترک، باید زبان همه ارگانهای دولت، زبان مکاتبات اداری بین ایالات با مرکز و با یکدیگر باشد. ما بر آنیم که همه زبانهای کشور دارای حقوق برابر هستند و اعمال هیچگونه محدودیتی بر سر راه شکوفایی آنها مجاز نیست. دولت موظف می باشد که امکانات لازم برای شکوفایی زبانهای غیر فارسی کشور را فراهم نماید.

- زبان آموزشی، فرهنگی و رسانه ای هر ایالتی همان زبانی است که اکثریت ساکنان آن، به آن تعلق دارند. زبان آموزش در مناطق ملی، زبان آن منطقه است و در کنار آن، تدریس زبان فارسی اجباری خواهد بود. اقلیت های ملی - قومی ساکن در مناطق ملی از حق تحصیل به زبان مادری برخوردارند.

هدف کدام است: برجام و یا روحانی و یا فراتر از آن؟



سیامک سلطانی

یادداشت سیاسی کارآنلاین

انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا، دور جدیدی از تهاجم به برجام، گذشته، حال و آینده آن، چه در ایران و چه در خارج از ایران، بویژه از جانب ترامپ در آمریکا آغاز گشت. مواضع و سخنان ترامپ را، به عنوان بخشی از برنامه انتخاباتی او و تلاش به نمایندگی و پیشبرد خواست جناح‌های تندرو و متأثر از لابی نیرومند اسرائیل در آمریکا ارزیابی می‌کنند. این موضوع که ترامپ وعده "پاره کردن توافق برجام" و یا افشای رازهای پنهان "پشت تفاهم برجام" با هدف بی اعتبار کردن برجام را داده است، حتی در صورت تحقق آن نیز نمی‌تواند تاثیری فراتر از یک واکنش تهییجی آن‌هم فقط برای آمریکا و مردم آمریکا را به عنوان پیامد، بر خود «برجام»، داشته باشد. اخبار ضدونقیض در مورد معاملات تجاری ایران با تعدادی از انحصارات بین‌المللی، قبل از آن‌که نشانگر وجود "هرج و مرج" در روابط آمریکا با کشورهای متحد اش باشد، گویای این واقعیت است که دستگاه حکومتی آمریکا قادر به تشخیص درک حساسیت لحظه نبوده است و امکان تاثیرگذاری بر ایران، در تعیین اولویت‌ها در عرصه سیاست‌گذاری منطقه‌ای و جهانی‌اش را از دست داده است. این موضوع که در هر قدم، به جای کمک به تحکیم روابط از طریق برجسته‌کردن اشتراکات، با تمديد انواع تحریم‌ها، تاکید بر نکات افتراق بیشتر شود، قطعاً ایران را هر چه بیشتر از مسیر ایجاد توازن در مناسبات بین‌المللی دور کرده و به سمت رابطه بیشتر با متحدین مرحله‌ای سوق می‌دهد.

روشن است که هیچ معامله‌ای، آن‌هم در چنین سطحی و با حضور کشورهای دارای وزن در سیاست جهانی، نمی‌تواند بدون «حاشیه» صورت‌پذیرد؛ اما این موضوع که «حاشیه» در داخل ایران چقدر تاثیرگذار خواهد بود، و این که برخی بدون حاشیه هم، به بهانه‌های

مختلف "شکست برجام" را اعلام کرده‌اند، این سؤال را در اذهان مطرح می‌کند که برابری هدف چیست؟ زدن برجام و یا از آن فراتر، تلاش به تاثیرگذاری زودرس بر رای‌دهندگان انتخابات آتی ریاست جمهوری؟

سخنان روحانی در روز ۱۶ آذر در دانشگاه که این سؤال را در اذهان مطرح می‌کند که برابری هدف چیست؟ زدن برجام و یا از آن فراتر، تلاش به تاثیرگذاری زودرس بر رای‌دهندگان انتخابات آتی ریاست جمهوری؟

سخنان روحانی در روز ۱۶ آذر در دانشگاه که گفت: «هیچ قدمی در مسئله برجام برداشتم مگر آن‌که با مقام رهبری مشورت کردیم و جلسه گذاشتیم»، از جانب علم‌الهدی این‌گونه تفسیر شد: "این دو قطبی سازی از دو جهت نتیجه نداد اول این که برجام شکست خورد و نتیجه‌ای نداشت و دوم این که تصمیم داشتند جامعه را به‌گونه‌ای دو قطبی کنند که رهبری را در یک قطب قرار دهند و نشان دهند قطبی در جامعه وجود دارد که ضد ولایت است تا از این طریق ولایت و رهبری را تضعیف کنند که در برجام به دلیل سیاست و درایت مقام معظم رهبری انجام نشد."

اگر مقدمات فرض را بر این بگذاریم که تصمیمات آمریکا چه در دوران اوباما، بویژه در پایان خط آن، و چه اقدامات احتمالی آتی دستگاه حکومتی ترامپ، با هدف تضعیف و یا تنبیه ایران به خاطر سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای آن، از جمله دخالت در سوریه صورت می‌پذیرند، که بررسی نادرستی این تصمیم آمریکا و تاثیرات منفی آن در بهبود مناسبات موضوع بحثی است جداگانه، اما سخنان نماینده ولی فقیه در خراسان همراه با سرمقاله‌های مختلف روزنامه کیهان و دیگر تریبون‌های مخالفین برجام، تصویری که بدست می‌دهند، تلاشی است همه جانبه که "شکست برجام" را شکست دولت روحانی در یکی از مهمترین موضوعات چالش بین‌المللی دولت روحانی در جامعه تبلیغ کند.

این تعرض نه خود برجام، و از آن نیز فراتر، نه خود روحانی و موضوع "نک دوره ای" کردن احتمالی ریاست جمهوری او بلکه از این نیز بسیار فراتر، پرتاب تیری است که هم‌زمان اهدافی بزرگتر را مد نظر دارد.

این اهداف را بطور اجمالی می‌توان این چنین برشمرد:

- ادامه تبلیغ "نعمت الهی" بودن تحریم‌ها و

تبدیل به یأس و ناامید کردن میلیون‌ها ایرانی که به درستی برجام و نتایج آن را گشایشی می‌دانستند و همچنان نیز می‌دانند، که در بهبود مناسبات با غرب و بویژه آمریکا، می‌تواند صورت‌پذیرد.

بر خلاف نظر آقای محمود سریع‌القلم مبنی بر این که "برای مخاطبان و جامعه مدنی ایرانی توجیه نشد که برجام، حل و فصل مسایل ایران و آمریکا نیست، و حتی مقدمه‌ای بر گشایش مشکلات ایران و غرب و ایران و منطقه نیز نیست. نظام تحریم علیه ایران بسیار وسیع تر از نظام تحریم هسته‌ای است." اگر بپذیریم که «از خرد است که کلان برمی‌خیزد»، همین "گام کوچک" برجام توانست و هنوز هم این توان را دارد که میلیون‌ها ایرانی را در ابراز نادرستی سیاست تداوم تحریم‌ها، با اتکاء به حامیان برجام، به آمریکا و دیگر مخالفین خارجی و داخلی برجام بسیج کند. نگاه مردم به بقا و «تداوم» برجام و برجام‌ها، نه نگاهی "تمام و کمال" بلکه پیوستگی در روند آهسته آن است.

- ادامه چپاول و سرقت ثروت ملی کشور در سایه تداوم تحریم‌ها، به قیمت هرچه فراگیرتر شدن فقر در جامعه و اعمال فشار هرچه بیشتر بر کارگران و زحمتکشانش با تنگ‌تر کردن امکان معاش و قدرت خرید اقشار میانه به پایین جامعه، و تحکیم این فشارها با هموار کردن راه برای تصویب قوانین بغایت ضد مردمی و ارتجاعی در مجلس.

- اعمال فشار بر بخش آگاه و روشن جامعه از طریق انواع تحدیدها و دستگیری همراه با صدور احکام نا عادلانه زندان و تبعید بر آنان.

- و در نهایت: هموار کردن راه برای ظهور "احمدی نژادی" دیگر که بتواند با شعارهای عامه‌پسند، تداوم‌بخش سیاست فشار و خفقان و تحمیق در جامعه باشد.

مقابله با این اهداف تنها زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که مردم به جای سخنان و شعارهای "دلنشین"، تغییر را از همان «زنبیل خرید» خویش لمس کنند. تنها در صورت وقوع این تغییر است که می‌توان به بسیج مردم در دفاع از برجام و برجام‌ها و به سنگ خوردن تیر حامیان فقر و سرکوب و خفقان امید داشت.

از متن قرار مصوب کنگره فوق‌العاده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

برای بنیان‌گذاری تشکل سیاسی مشترک با مضمون حزبی

- کنگره فوق‌العاده سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در راستای عزم سازمان ناظر بر تأمین وحدت هر چه گسترده‌تر در صفوف نیروهای چپ ایران نهادهای منتخب خود را موظف می‌کند با تأمین توافق هم‌راهان کنونی خواهان فعالیت تشکیلاتی واحد، همراه آنان اقدام به بنیان‌گذاری یک تشکل مشترک سیاسی با مضمون حزبی نماید. اراده کنگره سازمان معطوف به شرکت مجموعه سازمان در روند تشکیل «تشکل مشترک حزبی» به شمول شرکت در اجلاس‌های بنیان‌گذاری آن (مانند کنگره مؤسس) است. عضویت در «تشکل مشترک حزبی» به صورت فردی است و نه سازمانی. کنگره سازمان همه نهادهای مسئول سازمان را موظف به تأمین امکان مشارکت همه اعضای سازمان در تمامی مراحل بنیان‌گذاری «تشکل مشترک حزبی» می‌کند.

رسالت ناممکن ترامپ

علی پورنقوی



یادداشت سیاسی کار آنلاین

تردیدی نیست که انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا وضعیت جهانی را نامطمئن تر، پیش بینی ناپذیرتر و، حداقل به همین دلیل، خطرناکتر می کند؛ کما این که در همین فاصله یک ماهه پس از انتخاب او، چنین نیز شده است. همچنین، علیرغم برخی ارزیابی ها در میان سیاستورزان ایرانی - اعم از پوزیسیتیونی یا اپوزیسیون - دایر بر این که انتخاب ترامپ، انتخابی در کل مساعدتری به نفع ایران بوده است، می توان سال و سالهای پرتنش را در مناسبات بین ایران و آمریکا پیش بینی کرد؛ سال پرتنش که چنان که از "بهار" آن پیداست، مواضع افراط، انزواخواهی و جنگ طلبی را در درون دستگاه حاکمه جمهوری اسلامی ایران تقویت خواهد کرد.

همان زمان هم که ستاره اقبال روسیه و پوتین نزد آمریکا درخششی نداشت، روسیه از بازی با کارت جمهوری اسلامی برای گرفتن امتیاز از آمریکا لحظه ای پرهیز نکرد، تا چه رسد به دوران ریاست جمهوری ترامپ که یکی از اولویتهای سیاست خارجی خود را تنظیم مجدد مناسبات با روسیه در معنای مثبت آن، اعلام کرده است

ارائه لایحه ای توسط کمیسیون اروپا در هفته گذشته دایر بر اختصاص میلیاردها اورو به توسعه تسلیحات، اولین واکنش اروپا به انتخاب ترامپ در راستای تشدید نظامیگری در پهنه جهانی نبوده است، اما می توان آن را نگران کننده ترین واکنش تاکنونی اروپا از جمله به این انتخاب دانست. کمیسیون اروپا تصریح کرده است که این لایحه پیش درآمدی بر یک ارتش اروپائی در برابر ناتو نیست. مبالغ پیشنهادهای در لایحه هم هنوز در قیاس با بودجه ای برای ایجاد یک ارتش اروپائی ناچیز اند. با این حال در مجاری غیررسمی پنهان گذاشته نمی شود که "موضع ناسیونالیستی ترامپ و نگاه مردود او به ناتو"، در شکل گیری رویکرد جدید اتحادیه اروپا، خاصه در بودجه گذارهای نظامی آن، همچنان که بر تغییر رویکرد احتمالی این اتحادیه نسبت به موضوع تغییرات اقلیمی در صورت ترک توافق پاریس توسط آمریکا، بی تأثیر نبوده است. به علاوه باید از تصمیم بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای افزایش قابل توجه بودجه نظامی در بودجه گذارهای ملی شان، که خارج از کادر اتحادیه اروپا انجام می شود، نام برد؛ طرحهای آلمان و فرانسه برای افزایش بودجه نظامی خود تا ۱۵ درصد نسبت به پیش، لهستان تا ۱

درصد از تولید ناخالص ملی خود، و ...

بیشتر از این، همانا نخستین اقدام ترامپ در ارتباط با چین بوده که به فضای نااطمینانی در پهنه جهانی منجر شده است. روز شنبه گذشته ترامپ با انجام گفتگوی تلفنی کم محتوایی با خانم تسای اینگ ون، رئیس جمهور تایوان، یا بر زمین مین گذاری شده ای در مناسبات بین آمریکا و چین گذاشت؛ اقدامی که رؤسای جمهور و هیئت حاکمه آمریکا در ۳۷ سال گذشته از آن پرهیز کرده اند [۱]. مطبوعات دولتی چین فعلاً محتاطانه این اقدام را به ناپختگی دیپلماتیک ترامپ نسبت می دهند. اما گزارشها، از جمله گزارش دیدار یک روز پیشتر ترامپ با جان بولتون، که مشوق ترامپ برای مناسبات بهتر با تایوان و حتی به رسمیت شناختن آن بوده است، گواه انتخاب آگاهانه ترامپ برای پیش گرفتن سیاق دیگری در مناسبات با چین است. چه در دستگاه دیپلماسی عمومی آمریکا و چه در "سیاست چینی" ترامپ - یعنی همه اقداماتی که او قصد انجامشان را در ارتباط با چین اعلام کرده است - مواجهه رقابت آمیز با چین و مهار آن جای مشهودی دارد. به علاوه برنامه اتمی کره شمالی هم مطلوب آمریکا نیست و آمریکا انعطاف چین نسبت به کره شمالی را از عوامل زمینه ساز توسعه این برنامه می داند. بنابراین شاید ترامپ می خواهد مانند ریگان که در سال ۱۹۸۱ برخلاف "قانون مناسبات با تایوان" یکی از سیاستمداران تایوان را به مراسم سوگند ریاست جمهوری خود دعوت کرد عمل کند، تا به این ترتیب دست بازتری برای فشار به چین داشته باشد. آن ماجرا به عقب نشینی ریگان انجامید، اما متعاقباً مناسبات آمریکا و چین در مجرای "بارورتری" جریان یافت. اما تفاوت این است که نه آمریکا و نه چین دیگر آمریکا و چین ۱۹۸۱ نیستند.

شعار انتخاباتی محوری او که وعده بازگرداندن قدرت به آمریکا را می دهد، درست از آن رو طرح می شود که آمریکا دیگر از قدرت پیشین برخوردار نیست و روندهای جاری در پهنه جهانی نشان نمی دهند که صرفاً با شعار یا حتی داشتن برنامه ای برای بازگرداندن اقتدار از دست رفته به آمریکا، بتوان چنین کرد

نیازی به ارائه لیستی نسبتاً بلندبالا از اقدامات ترامپ، که بر نااطمینانی در فضای بین المللی افزوده اند، نیست. روشن است که در این فاصله مناسبات جدید آمریکا با اروپا، چین و ایران بد آغاز شده اند. گفته ترامپ در جریان مبارزات انتخاباتی اش دایر بر این که برجام را پاره خواهد کرد، اگرچه امروز می توان در حدیث آن تردید داشت، اما تا همین الان هم بدون اثرات منفی بر ظرفیتهای تنش زدائی از مناسبات ایران و

آمریکا نبوده و به تقویت گرایشهای افراطی در جمهوری اسلامی انجامیده است تا از آن، دستمایه ای برای تاخت و تاز به آمریکا، دولت روحانی، نیروهای دگراندیش و هر آنچه وفق مراد آنان نیست، بسازند. با این حال تا آنجا که محدوده مناسبات آتی آمریکا با ایران در میان است، پرسش اصلی این نیست که "آیا مناسبات آتی ایران و آمریکا پرتنش تر از، مثلاً، دوران اوپاما خواهند بود یا نه؟"؛ بلکه پرسش اصلی این است که "آیا ترامپ در موقعیت اعمال فشار جهت یافته و متمرکز بر ایران خواهد بود یا نه؟"

بوش و در ابعادی به مراتب وسیعتر، اوپاما توانستند اجماعی [نسبتاً] فراگیر را علیه برنامه هسته ای جمهوری اسلامی ایران متحقق کنند. توفیق اوپاما برای رسیدن به توافق هسته ای با ایران اساساً مبتنی بر همین اجماع فراگیر از جمله با اروپا، روسیه و حتی بود

اگر مجموعه پرابعد وعده های انتخاباتی ترامپ و امکانات و محدودیتهای داخلی و خارجی او را برای تحقق این وعده ها تماماً در نظر آوریم، به نظر می رسد که پاسخ پرسشی که مطرح شد، منفی باشد. ترامپ، مثل هر پوپولیست دیگری، فاقد برنامه است و فاقد برنامه خواهد ماند. اما شعار انتخاباتی محوری او که وعده بازگرداندن قدرت به آمریکا را می دهد، درست از آن رو طرح می شود که آمریکا دیگر از قدرت پیشین برخوردار نیست و روندهای جاری در پهنه جهانی نشان نمی دهند که صرفاً با شعار یا حتی داشتن برنامه ای برای بازگرداندن اقتدار از دست رفته به آمریکا، بتوان چنین کرد. یک نمونه از محدودیتهای داخلی ترامپ این نکته را روشن می کند: از سال ۱۹۷۹ که تعداد مشاغل صنعتی در آمریکا به اوج ۲۰ میلیون رسید، تاکنون ۸ میلیون شغل در اثر اتوماسیون و انتقال به خارج از آمریکا از بین رفته اند؛ یعنی در خلال یک سوم قرن، با احتساب مشاغل ایجاد شده، بیش از یک سوم از کل مشاغل نابود شده اند. قابل توجه این است که در همین مدت، علیرغم این میزان عظیم نابودی مشاغل، بارآوری در تولید ۲ برابر شده است. ترامپ نخواهد توانست با مقررات زدائی از بازار کار و سرمایه، و امتیازهای مالیاتی این روند شتابنده را مانع شود و از طریق کاهش بارآوری تولید شغل ایجاد کند. درست در هنگامه ای که آگاهی به پیامدهای جهانی شدن و انقلاب صنعتی چهارم، ایجاب می کند و در نطفه می رود که به راه حل‌هایی جهانی - راه حل‌هایی که بدون تردید آمریکا نقش بی بدیلی در تحقق آن خواهد داشت - دست یابد، ترامپ شعار "بازگشت به خویش" و توسل به نفت و گاز به عنوان منابع ...

آری، سرکوب دیگر جواب نمی دهد

صادق کار

اساسی به رسمیت شناخته شده را رعایت کنند، به چه حقی هر این دو را زیر پا می گذارند و مضاعف بر آن متوسل به اعمال خشونت علیه شرکت کنندگان در تجمع مسالمت آمیزی می شوند که حقرق قانونی شان را می خواهند؟

اگر واقعا حساب و کتاب و عدالتی در میان صاحبان قدرت و ثروت وجود می داشت، مامورین امنیتی را بایستی به جای رانندگان به سراغ شهردار و مدیران همدستش که طشت رسوایی اختلاس های مالی نجومی شان این روزها از بام افتاده می فرستادند تا دستگیرشان می کردند و تحویل عدالت داده می شدند.

شهردار و شورای شهر تهران بهتر است بجای سرکوب و تحمیل تشکل های حکومت فرموده به رانندگان این شرکت، فعالیت سندیکای واحد را بعنوان تشکل قانونی و مورد حمایت رانندگان شرکت واحد به رسمیت بشناسند

اگر مسئولان شهرداری و شورای شهر خود را پاسخ گو می دانستند، باید به مردم توضیح دهند که به چه دلایلی از انجام تعهداتش نسبت به کارگزارانش سر باز می زند و بدتر از آن دستور سرکوب شان را می دهند؟ مسلما بخاطر نداشتن پول نیست. حداقل افشای بخشی از سوء استفاده های نجومی اخیر نشان می دهد که پول هست، ولی در جاهای نابجا خرج از ما بهتران و دارودسته شهردار می شوند. کارگران باید بی مسکن بمانند و اعتراض شان در سینه هایشان خفه شود تا زندگی اشرافی شهردار و هم پالکی های مثل او بچرخد. اگر درآمدهای شهرداری درست و عادلانه هزینه می شد، مشکل مسکن رانندگان مدتها پیش حل شده بود و انگیزه های برای اعتراض ۱۴ آذر رانندگان وجود نمی داشت. در هر صورت کارگران چاره ای به غیر از ادامه مبارزاتشان تا رسیدن به مطالباتشان ندارند. اگر سرکوب و امتناع از رسیدگی به مطالبات راه حل بود، که روز به روز تعداد اعتراضات بیشتر نمی شد. هر بار پس از سرکوب اعتراضی چند اعتراض دیگر شکل نمی گرفت و بدنیا بازداشت عده ای عده دیگری جاییشان را نمی گرفت. آری سرکوب دیگر جواب نمی دهد، چون از طرفی شرایط غیر قابل تحمل شده و مردم زحمتکش دیگر اطمینانی به وعده ها و توجیهات هیچ مسئولی ندارند و از طرف دیگر مسئولین چنان غرق در فساد و مقهور قدرت و ثروت شده اند که قدرت تشخیص شان را هم از دست داده اند. ایرج فدایی...

ادامه در صفحه ۱۰

بلند شده است، مسئولان چون هنوز قصد ندارند به وظیفه شان عمل کنند و تسهیلات لازم را در اختیار تعاونی قرار دهند، به جای پاسخ گو بودن که شرط مقدم پذیرش هر مسئولیتی است ماموران را برای سرکوب معترضان فرا می خوانند.

اگر واقعا حساب و کتاب و عدالتی در میان صاحبان قدرت و ثروت وجود می داشت، مامورین امنیتی را بایستی به جای رانندگان به سراغ شهردار و مدیران همدستش که طشت رسوایی اختلاس های مالی نجومی شان این روزها از بام افتاده می فرستادند

رفتار شهرداری در ندادن تسهیلات خلاف قانون است. زیرا که ایجاد تسهیلات جهت تامین مسکن مناسب برای شهروندان طبق قانون اساسی جزء وظایف مسئولان است و بخشی از این مسئولیت به عهده تعاونی های مسکن قرار داده شده و هدف از تشکیل این تعاونی ها در واقع برای اجرای قانون بوده است.

تعاونی های مسکن کارگری و کارمندی در سالهای نخست پس از انقلاب ۵۷ توسط کارگران و کارمندان با هدف ساختن مسکن مناسب و ارزان بواسطه تسهیلات دولتی تشکیل شدند. در آغاز کار و تا قبل از این که برج سازان کنترل واقعی امور مسکن را به دست بگیرند، بسیاری از تعاونی های مسکن کارگری و کارمندی موفق شدند با کمک تسهیلاتی که دولت در اختیارشان قرار می داد، عده ای از کارگران و کارمندان را صاحب خانه کنند. اما پس از مسلط شدن طرفداران اقتصاد به اصطلاح آزاد و رواج برج سازی و سرازیر شدن وام های بانکی بسوی برج سازان و قطع تسهیلات دولتی به تعاونی ها بسیاری از پروژه های ساختمانی نیمه کاره روی دست تعاونی های مسکن باقی ماند و مدیران پیگیر و معترض تعاونی ها نیز یا اخراج یا بواسطه نداشتن امکانات کافی بعضا داوطلبانه کنار کشیدند. نتیجتا کارگران و کارمندیانی که به امید خانه دار شدن با گرفتن وام و فروش اثاثیه خانه شان مبلغی را در اختیار تعاونی ها قرار دادند، هم باید کرایه خانه و قسط وامهایی را که گرفته اند و هم تکلیف پولهایی که به تعاونی ها داده اند پس بدهند تا معلوم است. با این دستمزدهای ناچیز، گرانی مسکن و هزینه های بالای زندگی و بی تفاوتی و بی مسئولیتی مسئولانی که حتی حاضر به رعایت قوانین جاری که خودشان وضع کرده اند هم نیستند، معلوم است کارگری که از هرسو تحت فشار قرار دارد، نمی تواند در مقابل این اجحافات و حق کشی ها خاموش بماند و اعتراض نکند. در چنین حالتی مسئولان شهرداری و شورای شهر که طبق قانون اساسی موجود، موظفند هم مسکن مناسب برای کارکنانشان مهیا کنند و هم حق تجمع و اعتراضات مسالمت آمیز که آن هم در قانون



ماموران امنیتی در ۱۴ آذرماه ۹۵ به تجمع مسالمت آمیز و صنفی رانندگان شرکت واحد در مقابل شورای شهر تهران یورش بردند و تلاش کردند این تجمع را که در اعتراض به عدم پرداخت تسهیلات مسکن به تعاونی کارکنان شرکت واحد جهت اتمام پروژه های ساختمانی سازماندهی شده بود، سرکوب و تجمع کنندگان را پراکنده کنند.

بنا به گزارش سندیکای کارگران شرکت واحد که از مدت ها پیش پیگیر این قضیه بود و قبل از آن نیز چهار بار دیگر تجمعات مشابهی را برای اختصاص تسهیلات توسط شهرداری سازمان داده است، در خلال این تجمع سه تن از رانندگان شرکت کننده در این تجمع به نام های ناصر محرم زاده، حسن سعیدی و ایرج فدایی در اثر ضرب و شتم ماموران مصدوم و ۱۶ نفر دیگر نیز بازداشت و پس از ساعاتی آزاد شدند.

اگر مسئولان شهرداری و شورای شهر خود را پاسخ گو می دانستند، باید به مردم توضیح دهند که به چه دلایلی از انجام تعهداتش نسبت به کارگزارانش سر باز می زند و بدتر از آن دستور سرکوب شان را می دهند؟

با وجود یورش ماموران و بازداشت و مصدوم شدن عده ای از رانندگان، اما رانندگان که از فشار هزینه مسکن و یورش ماموران امنیتی به تجمع مسالمت آمیزشان خشمگین بودند، اعتراض شان را بصورت راهپیمایی ادامه دادند. گفتنی است که قبل از این نیز اکثر اجتماعات صنفی مسالمت آمیز دیگری که در مقاطع مختلف توسط سندیکای واحد سازماندهی شده بود، مورد یورش نیروهای امنیتی واقع شدند و در موارد متعددی عده ای از شرکت کنندگان و سازمان دهندگان تجمعات بازداشت و تنی چند از آنان نیز به این دلیل محکوم به زندان و اخراج شدند.

از فراری که ایرج فدایی یکی از رانندگان شرکت کننده در تجمع مذکور که توسط ماموران مصدوم شد، به روزنامه همشهری گفته است، تعاونی مسکن شرکت واحد تا ۱۴ سال پیش که یکی از مسئولان آن بنام " آقای بیژنی" کنار گذاشته شد، تا کنون هنوز خانه ای به کسی نداده، یعنی در واقع ۱۴ سال است که تعاونی به دلیل نگرفتن تسهیلات و احتمالا بخاطر ساخت و پاخت شورای اسلامی با مقامات شهرداری، کارگران را سردانده و حالا هم که فغان کارگر بخاطر هزینه سنگین مسکن

اسلام سیاسی، شمشیر دو لبه

فرخ نعمت‌پور



مقدمه

بعد از پایان جنگ سرد، اتمام جهان دوقطبی و بسر آمدن موجودیت بلوک شرق که ایدئولوژیهای طرفدار کاپیتالیسم بسیار علاقه مندند آن را پایان کمونیسم بنامند (ایده کمونیسم، و نه یک فرم از تلاش برای ایجاد جامعه عادلانه)، از همان ابتدای دهه نود میلادی در قرن گذشته 'ساموئل هانتینگتون' ایده جنگ تمدنها را مطرح کرد. طبق این ایده، قرار بود جهان آینده، یعنی جهان بعد از جنگ سرد، جهان تقابل و جنگ میان تمدنها باشد که البته به گمان وی هسته اصلی این تمدنها را ادیان تشکیل می دادند. بنابراین کروکی اصلی بحث وی در رابطه با خاورمیانه تاکید بر تقابل جهان اسلام (شرق) و جهان مسیحی (غرب) بود.

ارزیابی ایده

هم اکنون بیشتر از دو دهه از آن سالها گذشته است و می توان با چشممان بازتر و با فاکتوهای تاریخی که در دست اند بهتر به ارزیابی و صحت و سقم این تئوری پرداخت، و کل موضوع را در واقع با این سنوآل شروع کرد که "آیا واقعا ما در این دو دهه با جنگ و منازعه میان تمدنها روبرو بوده‌ایم؟" به عبارتی دیگر و دقیق تر "آیا خصلت اساسی منازعات دنیا را تمدنها تشکیل می دهند؟" بگذارید در رابطه با کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه و شمال آفریقا به فاکتو نگاه کنیم:

- جنگ افغانستان. آیا این جنگ و حمله آمریکا به طالبان را می توان در چهارچوب ایده هانتینگتون گنجانید؟ طالبان خود نتیجه سیاست و گرایش آمریکا در مرحله خاصی بود، هم چنین با سرنگونی طالبان دولتی در افغانستان به قدرت رسید که اسمش 'جمهوری اسلامی افغانستان' است که بشدت مورد حمایت آمریکاست!

- جنگ عراق. آیا جنگ با صدام را می توان در چهارچوب جنگ تمدنها ارزیابی کرد؟ صدام یک دیکتاتور سکولار بود با مختصات ضد گروه های اسلامی شیعی و سنی. و اتفاقا درست بعد از سرنگونی صدام است که گروه های اسلامی به قدرت می رسند.

- جنگ لیبی. دفاعی هم یک دیکتاتور سکولار بود با خصوصیات ضد گروه های اسلامی. و درست بعد از سرنگونی او، اسلامی هائی به قدرت می رسند که بیشترین همکاری را با آمریکا دارند.

- ترکیه. تا مقطع کنونی که در آن بعثت این که ترکیه از سیاستهای آمریکا در سوریه ناراضی است، و کمی کدورت میان این دو کشور پدید آمده است، آمریکائیها رابطه بسیار خوبی با دولت اردوغان که یک دولت اسلامی از نوع ترکیه‌ای آن است داشته‌اند و کماکان علیرغم ضرباتی که بدان خورده است، دارند.

نادرستی ایده

چهار فاکتی که در بالا بدان اشاره شد درست از قلب جهان به اصطلاح اسلامی انتخاب شده‌اند. چهار فاکتی که بشدت ناقص ایده و تئوری ساموئل هانتینگتون اند،

تئوری که در دهه نود نظرات بسیاری را بخود جلب کرد و کماکان طرفداران خوبی هم دارد! البته به نوعی می توان علل این موفقیت را هم درک کرد، بویژه این که اگر به میراث ذهنی و فکری سالهای جنگ سرد بیاندیشیم که در آن اذهان طوری قالب گرفته بودند که می بایستی در سطح بین المللی همیشه دو نیروی معارض را برای درک روند تاریخ در مقابل هم قرار داد، و یا شاید علت، ریشه‌دار بودن درک دوالیستی ذهن انسانی است که ریشه قوی در تاریخ معرفت بشری دارد (به ایده جنگ میان نور و تاریکی در میان زرتشتیان توجه شود، یا به جنگ میان شیطان و فرشته در ادیان تک خدائی و به یمن آن در مسیحیت).

هواداران اسلامی تئوری هانتینگتون

اما تئوری سطحی هانتینگتون که جنبی ترین پدیده‌ها را به جایگاه مرکزی می راند تنها در میان نیولیبرالیستها، نیوکانها و عادت گرفتگان به قالبهای ذهنی گذشته طرفدار نداشت. این اندیشه، هم چنین در میان آن نیروهای مذهبی هم طرفداران پروپاقرصی داشت که دوست داشتند جانشین شوروی در سطح بین المللی شوند و بدین ترتیب از طریق دشمنان، به هواداران و رفقای داخلیشان، قدرت خود را اثبات کنند. این که آنها هم اقرار کردند، پس همه باید نهایتا اقرار کنند که هم اکنون تنها آنانند که در مقابل نیروی غرب قرار گرفته‌اند، و این که مسیر تاریخ آینده تنها از طریق این جنگ و رقابت مشخص می شود.

این چنین بیشتر نیرو گرفتند.

تفسیر تازه

باید تاکید دوباره کرد که هواداران اسلامی این اندیشه، تئوری هانتینگتون را می پسندند چون که جایگاه آنان را تقویت می کند، نه این که نوع نگاه ساموئل را آن چنان که او دوست داشت، بیسندند. یعنی با آن یک ارتباط ابزاری برقرار می کنند. به بیان دیگر، آنان زیرکانه می گویند: "ببینید، خودشان اعلام جنگ می کنند، پس ما چرا نباید بکنیم؟" به این ترتیب اگرچه آنها هم هوادار این نزاع اند، اما بهرحال از لحاظ اخلاقی وجدانشان می تواند راحت تر باشد زیرا که این غرب است که یک بار دیگر اعلام جنگ می کند (و این بار در قالب اندیشه که البته حتما پیامدهای مادی هم خواهد داشت).

اما تفاسیر اسلام سیاسی از هانتینگتون می تواند اشکال تازه‌ای بپذیرد. تازه‌ترین نگاه این است که می گویند غربی ها بخشی از این جنگ و نزاع اعلام شده را با ایجاد نیروهائی به پیش می برند که ظاهر اسلامی و ضد غربی دارند، اما در اساس دست نشانده آنان اند و جهت ایجاد نفاق، چنددستگی و جنگ داخلی میان مسلمانان درست شده‌اند. این بدین معنی است که اگر قبلا جنگ رودرو بود، اما حال پیچیده‌تر شده است.

البته این به‌خودی خود می تواند بحث درستی باشد. همیشه رقیبان سعی می کنند از ابزارهای داخلی هم استفاده کنند، اما در این جا باید به دو نکته توجه داشت:

- اول این که کسانی که غرب را متهم می کنند (که معمولا اسلامی های دارای قدرت سیاسی در کشور خودشان اند)، خود معقند به شعبه خاصی از اسلام اند و با رسمی کردن و دادن امتیازات فوق العاده به آن، عملا به دیگر شعبات در سطح بسیار گسترده و وسیع اجحاف روا می دارند. در واقع رسمی کردن زیرگروه خاصی از اسلام، بشیوه اتوماتیکی پیشبرد همان سیاست غربی ایجاد نفاق است که این افراد در مورد آن می گویند.

- دوم این که، با کمال تعجب این همیشه غرب بوده که توانسته در جوامع اسلامی نفاق ایجاد کند، اما اسلامی های سیاسی هیچ گاه نتوانستند در غرب نفاق بین مثلا شعبه‌های مختلف مسیحی ایجاد کنند تا از طریق آن بتوانند جنگ را به میان خانه دشمن بکشانند.

دور باطل

اعتقاد نوین اسلامی های سیاسی به روش نوین طرفداران هانتینگتون، در واقع عملا جوامع مسلمان نشین را وارد یک دور باطل بسیار خطرناک کرده است، حتی خطرناک تر از گذشته. مشخصه این دور باطل هم این است "از اجحاف به اجحاف بیشتر". اجحاف اولی که ریشه در رقابتهای میان گروهی شعبه‌های درون اسلام دارد، در اجحاف دوم ترس از دشمن هم بدان اضافه می شود و به این ترتیب وضعیت بسیار وخیم تر از آنی می شود که هست. از طرفی دیگر، اجحاف اول باعث می شود که دست رقیب برای ضربه زدن بازتر باشد. بیهوده نیست که روانشناسی اسلام سیاسی بسیار بر ایده توطئه بنا شده و حتی به طریقی، عمده انرژی خود برای تهییج طرفدارانش را از این طریق تامین می کند.

نتیجه

نهایتا این که اسلام سیاسی یک شمشیر دولبه است، شمشیری که خودی را به همان اندازه دیگری (غیر) می برد. اگر تئوری هانتینگتون، زیربنای ذهنی نبرد آینده را برای طرف مقابل آمده می کند، اما در همان حال اعتقاد بخش مهمی از اسلام سیاسی به این تئوری و ارائه تفاسیر تازه از آن، لبه رو به مسلمانان را تیزتر می کند. تئوری ساموئل شاید بتواند برای حاملان اصلی آن نتایج درازمدت داشته باشد، اما برای طرف مقابل نه. پس مهمترین کار معتقدان به اسلام سیاسی (اگر واقعا به اسلام می اندیشند)، درست کردن جامعه‌ای است که در آن هیچ شعبه خاصی از امتیازات فوق العاده برخوردار نباشد.

این یعنی اسلام سیاسی بودن، اما در یک بطن سکولار و مدرن. اسلام سیاسی نمی تواند در غرب جنگ مذهبی براه بیاندازد چون که همه ادیان از حقوق برابر برخوردارند، اما براه انداختن جنگ مذهبی در جهان اسلام امری زیاد مشکل نیست. بیهوده نیست تحرکات اسلامی سیاسی در غرب تنها در قواره تعدادی تروریست ظاهر می شود و هیچ گاه نمی تواند چنان به درون اجتماع رسوخ کند که شاهد شکاف عمیق مذهبی باشیم.

رسالت ناممکن ...

ادامه از صفحه ۶

بی محدودیت مشاغل را و "آوردن پول نفت به روی سفره مردم" را سر داده است. نگاهی به صحنه بین المللی نیز حاکی از دست بسته ترامپ برای اعمال فشارهای هماهنگ شده، جهت یافته و متمرکز بر این و آن کشور است. اولاً هم اکنون او خود را با چین و اروپا درگیر کرده است، ثانیاً همان زمان هم که ستاره اقبال روسیه و پوتین نزد امریکا درخششی نداشت، روسیه از بازی با کارت جمهوری اسلامی برای گرفتن امتیاز از امریکا لحظه ای پرهیز نکرد، تا چه رسد به دوران ریاست جمهوری ترامپ که یکی از اولویتهای سیاست خارجی خود را تنظیم مجدد مناسبات با روسیه در معنای مثبت آن، اعلام کرده است. دیدار لاورنتیف، نماینده ویژه رئیس جمهور روسیه در امور خاورمیانه، با روحانی در روز شنبه گذشته و اظهارات او دایر بر "موضع ثابت و مستحکم روسیه در قبال برجام" و این که "هیچ دلیلی برای تضعیف برجام وجود ندارد"، قرینه ای بر تدارک پیش هنگام روسیه برای ادامه بازی با کارت ایران در بده بستان با امریکا است.

با توجه به تحولات اخیر جنگ داخلی در سوریه، خاصه پیروزیهای ارتش بشار اسد در آلیو، و موقعیت اکیداً برتری که اکنون روسیه در سوریه یافته است - چندان که بسیاری از رسانه ها از "آغاز پایان" مسئله سوریه و از شکست غرب در سوریه در برابر روسیه سخن می گویند -

هیچ دلیلی وجود ندارد که روسیه خود را با دو راهی "یا ایران یا امریکا" مواجه بیند. نامحتمل است که روسیه در تنشهای احتمالی آتی بین ایران و امریکا، در راهی جز امتیازگیری دوجانبه گام بگذارد.

گفته ترامپ در مبارزات انتخاباتی اش دایر بر این که "برجام کاغذ پاره ای بیش نیست" [۱]، و انتصاب [احتمالی] جیمز ماتیس به سمت وزیر دفاع، مایکل فلین به سمت مشاور امنیت ملی، مایک پومپو به سمت رئیس سازمان سیا و ... که همگی دارای مواضع تندی علیه جمهوری اسلامی ایران اند، موجب سرراستی برای این ارزیابی بوده اند که ترامپ در تدارک اعمال فشار ویژه ای علیه جمهوری اسلامی است. در این فاصله موضوع "پاره کردن برجام" توسط خود ترامپ مسکوت گذاشته شده و "هرگونه عقب نشینی از برجام" توسط برخی از نامبردگان اقدامی که امریکا را در موقعیت ضعیفی در سطح بین المللی قرار خواهد داد، ارزیابی شده است. برای مجلس ایران که در اقدامی بسیار ناپخته در واکنش به تمدید تحریم های امریکا طرح سه فوریتی را برای "پایان دادن به توافق برجام و از سر گرفتن مسیر فعالیت صلح آمیز هسته ای" به میان کشیده است، توجه به اظهارات ماتیس، یعنی همان کاندیدای ترامپ برای وزارت دفاع، ممکن است آموزنده باشد. او پیش از انتخابات امریکا، ضمن انتقاد تندی از توافق هسته ای، گفته است: "... اگر ایران توافق را نقض نکند، من فکر نمی کنم ما بتوانیم از آمدن رئیس جمهور جدید - چه جمهوریخواه و چه دموکرات - استفاده کنیم و بگوییم خوب، ما دیگر به تعهدمان در قبال توافق وفادار نیستیم. من فکر می کنم که اگر ما این کار را نکنیم، تنها خواهیم ماند و

تحریمهای یکجانبه از طرف ما به هیچ وجه به اندازه تحریمهای جمعی موثر نخواهد بود". به علاوه نباید از نظر دور داشت که ترامپ این شعار انتخاباتی خود را پس از پیروزی اش نیز تکرار کرده است که سیاست براندازی حکومتها را متوقف خواهد کرد؛ شعاری که سیاستورزی خردمندانه خواهد کوشید ترامپ را وادارد که به آن وفادار بماند.

بوش و در ابعادی به مراتب وسیعتر، اواما توانستند اجماعی [نسبتاً] فراگیر را علیه برنامه هسته ای جمهوری اسلامی ایران متحقق کنند. توفیق اواما برای رسیدن به توافق هسته ای با ایران اساساً مبتنی بر همین اجماع فراگیر از جمله با اروپا، روسیه و چین بود. اما ترامپ، چنان که تاکنون نشان داده است، قادر به ایجاد چنین اجماعی نیست. برآیند امکانات و ناممکنات ترامپ مناسباتی با تنشهای بیشتر و پیش بینی ناپذیرتر، اما همچنین پراکنده تر در سطح جهانی، از جمله در مناسبات بین ایران و امریکا خواهد بود.

[۱]- "به موجب قانون مناسبات با تایوان" که کنگره امریکا در سال ۱۹۷۹، به دنبال شناسایی چین توسط امریکا تصویب کرد، مناسبات امریکا و تایوان "اساسی اما غیردیپلماتیک" تعریف شده است.

[۲]- این عین گفته ترامپ نیست. او از این گفت که "توافقنامه برجام را پاره خواهد کرد". اما مشابهت گفته ها و رفتار ترامپ با گفته ها و رفتار احمدی نژاد گاه شگفت انگیز است.

روز جهانی حقوق بشر زیر سایه سنگین بی حقوقی

درحالی که نقض اصول و مبانی حقوق بشر در مناطق مختلف جهان و خاورمیانه و به ویژه در کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه به شدت ادامه دارد و درحالی که بیشتر مناطق شمال و غرب کردستان تقریباً به شهرها و مناطق جنگ زده و ویران مبدل شده و ساکنان آن مناطق جنگ زده نیز در بدترین شرایط انسانی و معیشتی و بهداشتی ممکن به سر می برند و نیز درحالی که دولت جمهوری اسلامی ایران همچنان و به طور روزانه شهروندان خود و به ویژه شهروندان کرد را تحت عناوینی همچون قاچاق و مجاریه باخدا و با اقدام علیه امنیت ملی و ضدیت با نظام مذهبی حاکم و... به پای چوبه دار می کشاند، سالی دیگر بر عمر اعلامیه جهانی حقوق بشر افزوده شد.

روز دهم دسامبر سال ۱۹۴۸ میلادی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب کرد. دو سال بعد، از کشورهای عضو این سازمان خواسته شد تا به جمع امضاکنندگان آن اعلامیه بپیوندند. دولت های ایران، ترکیه، سوریه، در ردیف اولین کشورهایی بودند که اعلامیه مذکور را پذیرفته و امضا نمودند. اینک بعد از ۶۹ سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، نقض و پایمالی اصول و مبانی حقوق بشر، در سرتاسر جهان و به ویژه در خاورمیانه و از سوی دولت های ترکیه و سوریه و ایران همچنان ادامه دارد.

جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از بزرگترین حکومت های ناقض حقوق بشر و به عنوان پرچمدار تبعیض و بی عدالتی و بازداشت های خودسرانه و حبس و شکنجه و اعدام مخالفان و منتقدانش، هر سال عناوین نخست را در این زمینه به خود اختصاص می دهد. اگرچه بعد از توافق هسته ای میان ایران و کشورهای غربی، برخی از گمان ها بر آن بود که شاید حکومت ایران وضعیت حقوق بشر در این کشور را بهبود بخشد، اما با گذشت مدتی از امضای این توافقنامه، مشخص گردید که چنین پیش بینی و انتظاری، بسیار خوش بینانه و غیرواقعی بوده است. جمهوری اسلامی ایران نه تنها در نحوه نگرش و رفتار خود تغییری ایجاد ننموده است، بلکه هرروز بر شدت عمل و گسترش دامنه رفتارهای قهرآمیزش علیه شهروندان می افزاید. شرایط و وضعیت حقوق بشر در ایران به درجه ای از وخامت رسیده است، که بسیاری از مردم، بخصوص در میان ملل تحت ستم کرد، آذری، عرب و بلوچ و نیز اقلیت های دینی و مذهبی، بیش از پیش در جستجوی راهی برای خروج و مهاجرت و فرار از این کشور اند.

جمعیت حقوق بشر کردستان به عنوان یک نهاد پیشرو در دفاع از حقوق انسانی همه ی آحاد جامعه، با گرامیداشت سالروز اعلامیه جهانی حقوق بشر و ضمن تبریک آن به تمامی کنشگران و کوشندگان این عرصه و تمامی زندانیان سیاسی و قربانیان نقض حقوق بشر و خانواده هایشان، بار دیگر در چنین روزی از سازمان ها و نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر و از تمام کشورهای که دمکراسی منشأ سیستم و اقتدار سیاسی آنهاست تقاضا دارد که دولت جمهوری اسلامی ایران را بیش از پیش تحت فشار قرار دهند تا این اعلامیه و این دستاورد مهم تمدن بشری را به دیده احترام نگریسته و با رعایت اصول و مبانی آن، به حقوق انسانی همه ی ملل و مذاهب و تمام افراد در ایران احترام بگذارد و مفاد آن را رعایت نماید.

جمعیت حقوق بشر کردستان

گزارشی از نشست بررسی اعتراض آیت الله منتظری به کشتار سال ۶۷



رضا معینی: «چرا به جای همبستگی با خانواده‌های قربانیان در دادخواهی، به آنها ترحم می‌شود در حالی که آنها نیازی به ترحم ندارند و مهم‌ترین مسئله‌ی آنها دادخواهی است»

او اعتراض به اعدام‌های ۶۷۷ را رویارویی با «قاتلان روز و زاهدان شب» توصیف کرد و گفت: «در فایل صوتی، شرکت کنندگان در دیدار آیت‌الله منتظری در حرف‌های‌شان قسم یاد می‌کنند که از خانواده‌هایی که پیش‌تر یک اعدامی داده‌اند شخص دیگری را اعدام نکرده‌اند. اما بر خلاف این سوگند دروغ، دهها خانواده بودند که قبل از اعدام‌های ۶۷ یک یا دو نفر از اعضای‌شان اعدام شده بودند اما باز هم در سال ۶۷ از آنها قربانی گرفته شد که حبیبی، جهانگیری، حاجی‌زاده و دهها خانواده‌ی دیگر از این جمله‌اند.»

آقای اسماعیل‌پور همچنین به نقش آیت‌الله منتظری در تغییر شرایط زندان عادل‌آباد شیراز اشاره کرد و گفت: «فشارها در پیش از آن مقطع، آنقدر سنگین بود که علاوه بر آسیب‌های روانی، حتی گروهی اقدام به خودکشی می‌کنند؛ این وضعیت آنقدر ادامه داشت تا زمانی که حجت‌الاسلام صمدی به عنوان نماینده‌ی آیت‌الله منتظری به زندان عادل‌آباد شیراز آمد و اعلام کرد این فشارها غیرشرعی و غیراسلامی است؛ من شاهد بودم که این آدم هر چه توانست کرد تا این وضعیت را تغییر دهد اما تیغ اینها در برابر آن سیستم سرکوبگر، چه در قوه قضاییه و چه در وزارت اطلاعات نمی‌تُرد و حتی مدتی بعد خانه‌اش دچار آتش‌سوزی مشکوکی شد.»

سخنران تاکید کرد که اعتراض‌های آیت‌الله منتظری توانست جلوی اعدام‌های بیشتر و پاک کردن کامل صورت مسئله را بگیرد.

...

ادامه در صفحه ۹

یک اتهام سیاسی است و مطابق قانون اساسی رسیدگی به جرائم سیاسی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد بنابراین اتهام وارده به من باید در دادگاه علنی و با حضور هیئت منصفه صورت گیرد و از این جهت، دادگاه قانونی نیست.»

منیره برادران: «آنها خشم را تبدیل به حرکت کردند و نامه‌هایی که به مراجع داخلی و بین‌المللی نوشتند علاوه بر لحن خشم، زبانی حقوقی و دادخواهانه داشت؛ آنها از آن پس موجودیتی مستقل یافتند و خود سوزه شدند و به تعبیری از فرزندان خود زاده شدند»

او در بخش دیگری از گزارش دفاعیاتش تاکید کرد «با توجه به این که ریاست دادرسی ویژه روحانیت، آقای سید ابراهیم رئیسی، یکی از متصدیان اجرای حکم اعدام زندانیان در مرداد شصت‌وهفت است، در واقع قاضی، تحت امر مدعی است و این نزد غفلا پذیرفته نیست». آقای منتظری با اشاره به انتشار فایل صوتی پدرش پس از بیست‌وهشت سال، گفت: «اگر مرتکبان این اعدام‌ها مدعی هستند حکم خدا را اجرا کرده‌اند پس افشاکنده‌ی حکم خدا سزاوار تشویق است نه محکومیت.»

انتخابی در یک بزنگاه تاریخی

جهانگیر اسماعیل‌پور، نخستین سخنران نشست گلن بود؛ او که خاطراتش از زندان عادل‌آباد شیراز در دهه‌ی شصت را پیش‌تر در کتاب «رنج ماندگار» منتشر کرده درباره اهمیت رفتار آیت‌الله منتظری گفت: «در زندگی آدم‌ها زیست قهرمانانه‌ی هر روزه ممکن نیست، بزنگاه‌های تاریخی نادرند که آن هم بستگی به فرار گرفتن و انتخاب ما دارد؛ آن وقت است که بر سر جانمان وارد معرکه می‌شویم»

در آستانه هفتمین سالگرد درگذشت آیت الله منتظری، جمعی از ایرانیان از شهرهای مختلف اروپا گردهم آمدند تا پیامدهای اعتراض او به کشتار زندانیان تابستان ۶۷ را بررسی کنند. در این نشست که شبیه شب گذشته در شهر کلن آلمان برگزار شد ابتدا ویدئویی از آن واقعه به نمایش درآمد که روایت پازماندگان و بخش‌هایی از فایل صوتی آیت‌الله منتظری را یادآوری می‌کرد. سپس پیام تصویری احمد منتظری، فرزند آیت‌الله به این نشست پخش شد. منیره برادران و جهانگیر اسماعیل‌پور از زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت، دو سخنران این برنامه بودند و رضا علیچانی، اداره‌کننده‌ی میزگردی بود که با حضور حسن فرشتیان، کاظم کردوانی و رضا معینی برگزار شد؛ در این میزگرد، شرکت‌کنندگان به محورهایی چون اهمیت نوار صوتی آیت‌الله منتظری و بررسی محتوای آن پرداختند و راهکارهای دادخواهی برای کشتار سال ۶۷، چگونگی پیگیری آن و تأثیرش بر آینده‌ی ایران را بررسی کردند.

کاظم کردوانی: «چرا وقایعی از این دست، به وجدان عمومی جامعه تبدیل نمی‌شود و به عبارت دیگر چرا ما یکدیگر را دوست نداریم؟ چه اتفاقی باید بیفتد که من از رنج هموطن‌ام متأثر شوم؟»

گزارشی از یک «پرونده سازی»

احمد منتظری در پیام خود به این نشست، گزارش کوتاهی از دفاعیاتش در دادگاه ویژه روحانیت ارائه کرد و آن را «پرونده‌سازی» خواند. فرزند آیت‌الله منتظری که به تازگی به اتهام انتشار فایل صوتی پدرش در دیدار با هیئت کشتار سال ۶۷، به ۲۱ سال زندان و خلع لباس روحانیت محکوم شد گفت: «از جمله ایرادهای من به دادگاه این بود که چون اتهام "اقدام علیه امنیت ملی"

گزارشی از نشست ...

ادامه از صفحه ۸

جهانگیر اسماعیل‌پور در پایان سخنانش گفت: «همزمان با تلاش جمعی ما، زمان یگانه داور حقیقت، همه چیز را آشکار خواهد ساخت و تا آن هنگام ما جزو صفوف امیدوارانیم».

موجودیت مستقل خانواده‌ها

منیره برادران دومین سخنران این نشست بود که پیش‌تر کتاب خاطرات او از زندان‌های دهه‌ی شصت با عنوان «حقیقت ساده» منتشر شد.

خانم برادران به نسبت خانواده و زندان در آن مقطع تاریخی پرداخت؛ او تلاش حکومت برای تحمیل سکوت بر جامعه و خانواده‌ها را ناموفق خواند و گفت: «در آن سال‌های سیاه که فضای جنگ بر سیاهی‌اش می‌افزود خانواده‌های زندانیان یکدیگر را شناختند، در سختی‌ها و بی‌پناهی‌ها یاور یکدیگر بودند، خبر رسانی می‌کردند، به مراجع قضایی و سیاسی نامه می‌نوشتند، تلاش می‌کردند محل زندان گمشده‌ها را پیدا کنند و جلوی اعدام‌ها را بگیرند. نام اعدام‌شدگان را ثبت و اسناد این وقایع را حفظ کردند. آنها بارها به دیدار آیت‌الله منتظری رفتند و بعدها گردهمایی‌های خاوران را برگزار کردند».

هر چه که بودند و به هر اتهامی بازداشت شده بودند پیش‌تر محاکمه و به زندان محکوم شدند و اعدام ناگهانی آنها بر خلاف حکمی که سالها پیش صادر شده بود هیچ توجیهی نداشت».

آقای فرشتیان با اشاره به سکوت روحانیان، رفتار آیت‌الله منتظری را حجت و نشانه‌ی خدا و زایشی مجدد توصیف کرد و گفت: «من استقبالی که از بیانات او و عملکرد فرزندش آقای احمد منتظری می‌شود را به فال نیک می‌گیرم و قدرانی از این قدم‌ها و تداوم این پرسشگری می‌تواند برای مجریان کنونی درسی باشد که هیچ کس حاشیه‌ی امن ندارد؛ در شرایطی که ما در دولت کنونی هنوز وزیر داریم که جزو این هیئت کشتار سال ۶۷ بوده است ما بیش از همیشه نیاز به آگاهی بخشی داریم تا چنین جنایت‌هایی چه به نام دین و چه به هر نام دیگری عادی یا تکرار نشود».

ضرورت آزادی وجدان

کاظم کردوانی، پژوهشگر و عضو کانون نویسندگان، در بخشی از این میزگرد به طرح این پرسش پرداخت که «چرا وقایعی از این دست، به وجدان عمومی جامعه تبدیل نمی‌شود و به عبارت دیگر چرا ما یکدیگر را دوست نداریم؟ چه اتفاقی باید بیفتد که من از رنج هموطن‌ام متأثر شوم؟»

او با اشاره به «حضور مردم برای تماشای اعدام» گفت: «ما صرف نظر از مسئله و نقش حکومت، نیازمند نهیب به خودمان هستیم؛ زیرا وقتی اتفاقی به این وسعت و عظمت در سکوت جامعه و روشنفکران می‌افتد یک جای کارمان ایراد دارد.» آقای کردوانی بر اهمیت و ضرورت «آزادی وجدان» تأکید کرد و گفت: «در تمام جریان روشنفکری ایران از جنبش مشروطیت تا امروز یک بحث روشنفکری درباره آزادی وجدان و ضرورت آن نمی‌بینید». وی افزود: «ما نیازمند بررسی پدیده‌ی سکوت وجدان در میان روشنفکران و اصلاح‌طلبان و جامعه هستیم تا دلایل این غمخوار نبودن و حساس نبودن را دریابیم».

حسن فرشتیان: آنها هر چه که بودند و به هر اتهامی بازداشت شده بودند پیش‌تر محاکمه و به زندان محکوم شدند و اعدام ناگهانی آنها بر خلاف حکمی که سالها پیش صادر شده بود هیچ توجیهی نداشت»

نه ترجم، نه انتقام، فرصتی برای دادخواهی

رضا معینی، رئیس میز ایران، افغانستان و تاجیکستان در سازمان گزارشگران بدون مرز از دیگر شرکت کنندگان در این میزگرد بود؛ او که سیزده عضو خانواده‌اش از قربانیان دهه‌ی شصت هستند با اشاره به سکوت بین‌المللی و تنها ماندن قربانیان، این پرسش را طرح کرد که «چرا به جای همبستگی با خانواده‌های قربانیان در دادخواهی، به آنها

ترحم می‌شود در حالی که آنها نیازی به ترحم ندارند و مهم‌ترین مسئله‌ی آنها دادخواهی است».

او افزود که «اگر بخواهد پیگیری این فجایع، بر جامعه اثر بگذارد و به روشن شدن حقیقت کمک کند ما نیازمند دادخواهی ملی هستیم؛ ممکن است بر سر چگونگی به وجود آمدن این جنایت با هم اختلاف داشته باشیم اما در اینکه یک جنایت سازمان یافته اتفاق افتاده اختلافی نداریم و ما نیازمند نوعی انسجام اجتماعی در رسیدن به این نقطه هستیم». به نظر آقای معینی «مهم‌ترین هدف از دادخواهی آنجا محقق می‌شود که مردم این امکان را داشته باشند که مانع تکرار جنایت شوند».

جهانگیر اسماعیل‌پور: «همزمان با تلاش جمعی ما، زمان یگانه داور حقیقت، همه چیز را آشکار خواهد ساخت و تا آن هنگام ما جزو صفوف امیدوارانیم»

او «فرصت امروز» را برای این دادخواهی مهم دانست و گفت: «احمد منتظری نباید مثل خانواده‌های ما تنها بماند و می‌توان و باید از این اقدام حمایت کرد» معینی هشدار داد که «در دراز مدت اگر فاجعه، بیایی بر سر جامعه فرود آید ما به برخی کشورهای خاورمیانه تبدیل می‌شویم که دیگر نمی‌دانند برای چه و که و چه زمانی بگریند».

خشونت پس از انقلاب، پرونده‌ای بزرگتر و جامع

رضا علیجانی، پژوهشگر و فعال ملی مذهبی، که اداره‌ی این میزگرد را بر عهده داشت نیز گفت که هر یک از شرکت‌کنندگان در این میزگرد به سکوت روحانیت و دینداران، سکوت جامعه و روشنفکران و سرانجام سکوت جهانی اشاره کردند. او با اشاره به اینکه پرونده اعدام‌های ۶۷ یک پرونده ملی و نیازمند احساس مسئولیت ملی است نسبت به انکار و تحریف آن هشدار داد و گفت: «به تازگی آقای علی مطهری گفته که در پاسخ پیگیری او گفته‌اند که ما در آن واقعه چپ‌ها را اعدام نکردیم و فقط مجاهدین را چون سازمان‌شان به ما حمله کرد اعدام کردیم؛ این یعنی مرتکبان جنایت در حال انکار و تحریف این واقعیت تاریخی‌اند».

علیجانی در پایان گفت: «می‌توان این پرونده را در ذیل یک پرونده‌ی بزرگتر و جامع تحت عنوان "خشونت پس از انقلاب" تعریف کرد تا همه‌ی کسانی که در این روند نقش و سهمی دارند طرح و نقد شوند و از حکومت گرفته تا دیگر جریان‌ها فرصت دفاع از خود را داشته باشند هرچند مسئولیت حکومت در این خشونت سازمان‌یافته با نقش هیچ طرف دیگری قابل مقایسه نیست».

علیجانی: «می‌توان این پرونده را در ذیل یک پرونده‌ی بزرگتر و جامع تحت عنوان "خشونت پس از انقلاب" تعریف کرد تا همه‌ی کسانی که در این روند نقش و سهمی دارند طرح و نقد شوند و از حکومت گرفته تا دیگر جریان‌ها فرصت دفاع از خود را داشته باشند هرچند مسئولیت حکومت در این خشونت سازمان‌یافته با نقش هیچ طرف دیگری قابل مقایسه نیست»

منیره برادران پس از این توصیف از وضعیت مادران و خانواده‌های قربانیان گفت: «آنها خشم را تبدیل به حرکت کردند و نامه‌هایی که به مراجع داخلی و بین‌المللی نوشتند علاوه بر لحن خشم، زبانی حقوقی و دادخواهانه داشت؛ آنها از آن پس موجودیتی مستقل یافتند و خود سوژه شدند و به تعبیری از فرزندان خود زاده شدند».

تسویه حساب در پوشش «محاربه و ارتداد»

حسن فرشتیان، حقوقدان و از شاگردان آیت‌الله منتظری در میزگرد این نشست، تمسک به دلائل فقهی و عناوینی چون محارب و مرتد را ابزاری برای تسویه حساب با قربانیان سال ۶۷ خواند و گفت: «حتی اگر اتهامات‌شان با منطق حکومت، ارتداد یا محاربه بود آنها در سال ۶۷ نه ناگهان محارب و نه ناگهان مرتد شدند؛ آنها

کودک بودند، اما چون بزرگسالان محکومشان کردند

بنیاد عبدالرحمن برومند



«به من گفتند که اگر قتل را گردن بگیرم، مرا می‌کشند. حتی خانواده‌ام هم در خطر بود.» محمدرضا حدادی

محمدرضا حدادی، نوجوان ۱۵ ساله کازرونی (در استان فارس) را با تهدید و فریب واداشتند تا مسئولیت قتلی را به عهده بگیرد که مرتکب نشده بود. علی‌رغم پرسش‌های جدی در باره قصور و بی‌قاعدگی در بازجویی و محاکمه‌اش که در ویدیوی ساخته شده توسط بنیاد برومند برجسته شده است، او را در سال ۱۳۸۳ به قتل عمد و اعدام محکوم کردند. او که اکنون ۲۷ ساله است، طی ۸ سال گذشته هر روز را با اضطراب طناب دار بیدار شده است. محکومیت او نقض قوانین ایران و قوانین بین‌المللی است اما مقامات تقاضای اعاده دادرسی که حق اوست را نشنیده می‌گیرند. با این حال هنوز برای نجات او فرصت هست.

محمدرضا تنها یکی از نوجوانانی است که دادگاه‌های ایران همچون یک بزرگسال آن‌ها را محاکمه و به مرگ محکوم کرده‌اند. سیستم قضایی ایران نوجوانانی که متهم به ارتکاب جرمی شده‌اند را تحت فشار روحی و جسمی غیرقابل قبولی قرار می‌دهد و بنیاد برومند می‌کوشد تا توجه عموم را به چنین مواردی جلب کند و یاد قربانیان را زنده نگاهدارد.

۲۵۵ سال پس از امضای کنوانسیون حقوق کودک، جمهوری اسلامی ایران در صدر دولت‌های اعدام‌کننده مجرمان نوجوان قرار دارد. کنوانسیون حقوق کودک مجازات اعدام را برای کسانی که هنگام ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال داشته‌اند، یعنی افرادی که قانون بین‌الملل آن‌ها را کودک می‌داند، قاطعانه منع می‌کند. با این حال، یافته‌های بنیاد برومند در «یادبود امید» نشان می‌دهد که قوه قضائیه ایران از اواخر سال ۱۳۷۸ تا کنون، حداقل ۱۲۶ نوجوان متهم به جرم را اعدام کرده است. ۲۵ تن از این نوجوانان در زمان ارتکاب جرمی که بخاطرش اعدام شده‌اند، ۱۵ ساله و یا جوان‌تر بوده‌اند. ۶۷ تن به اتهام قتل عمد، ۲۲ تن به اتهام جرائم جنسی و ۱۴ تن نیز با جرائم مرتبط با مواد مخدر اعدام شده‌اند. در استان‌های تهران با ۲۱ مورد، هرمزگان با ۱۹، فارس با ۱۲ و اصفهان با ۱۰ مورد، بیشترین موارد اعدام مجرمان نوجوان اجرا شده است. با وجود اعتراضات در داخل و خارج ایران، روند اعدام‌ها در سال‌های اخیر شتاب‌گیرنده‌ای داشته است.

بنیاد برومند یک منبع اینترنتی حیاتی و اختصاصی به نام «برای مرگ خیلی جوان بودند» برای دیده‌بانی حق حیات کودکان ایجاد کرده است. روشن کردن چگونگی نقض حیات کودکان در قوانین و روند قضایی که کودکان را به اندازه بزرگسالان مسئول می‌شمارد از دیگر ویژگی‌های این منبع است. این منبع با ارائه اطلاعاتی با تنوع موضوعی و و رسانه‌ای شامل حقوق بین‌المللی، بهترین شیوه‌های رفتار با مجرمان و اظهارات زندانیان محکوم و در انتظار اعدام نگاه درونی و عمیق‌تری به مسئله اعدام کودک-مجرمان پیشنهاد می‌کند:

- نقشه تعاملی موارد اعدام مجرمان نوجوان که بنیاد برومند از دی ماه سال ۱۳۷۸ (ژانویه ۲۰۰۰ میلادی) مستند کرده، به همراه لینک آن در یادبود امید.

یولیت‌های ویدئویی محمدرضا حدادی که اکنون در خطر جدی اعدام قرار دارد و بهنود شجاعی و بهرام احمدی، دو نوجوان ایرانی که محاکمه و اعدامشان نمایانگر وضعیت وخیم عدالت برای نوجوانان در ایران است.

گزارشی ویدئویی درباره نحوه تعامل نمایندگان ایران با کمیته کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک، جایی که تلاش‌های مکرر و فرساینده نمایندگان ایران در توجیه سیاست‌های کشور، مذاکرات را به بن بست کشانده است.

اسناد ترجمه و آرشیو شده در «کتابخانه حقوق بشر و دموکراسی» بنیاد که بیشتر به جایگاه نوجوانان در حقوق بین‌الملل بشر می‌پردازد.

به مناسبت روز جهانی حقوق بشر، بنیاد برومند این بخش وبسایت خود را به قصد معطوف کردن توجه بیشتر به حق حیات و تضمین آیین دادرسی کودکان و تقویت تلاش‌های مداوم در داخل و خارج از کشور برای توقف اعدام کودکان، راه اندازی می‌کند. سازمان ملل در آخرین گزارش خود درباره وضعیت حقوق بشر در ایران، از اینکه دولت ایران بی‌احترامی به قوانین بین‌المللی مربوط به حقوق کودکان را با استناد به «تعالیم مذهبی و فرهنگی» ادامه می‌دهد «ابراز نگرانی جدی» کرده است. در این پروژه بنیاد برومند وضعیت بفرنج مجرمان نوجوان در ایران و لزوم احترام مقامات ایرانی به تعهدات بین‌المللی‌شان را یادآوری می‌کند. به عنوان نخستین گام، ایران باید اجرای حکم اعدام نوجوانان به اعدام محکوم شده را متوقف کند و با اصلاح قوانین از اجرای چنین احکامی تحت هر شرایطی جلوگیری به عمل آورد.

دسترسی به وبسایت: <http://www.iranrights.org/fa/projects/juvenile>

آری سرکوب ...

ادامه از صفحه ۵

که در جریان تجمع ۱۴ آذر رانندگان توسط ماموران مصدوم شد، کسی است که ۱۴ ماه در جبهه جنگ جنگیده و مصدوم شیمیایی است و ۲ برادرش در جنگ کشته شده‌اند، با این احوال اما، وضعیت این راننده به جایی رسیده که امروز به اعتراض خیابانی رو آورده است، حال و روز بسیاری از مجروحان و مصدومان جنگی امروز اگر بدتر از ایرج فدایی نباشد، بهتر از او نیست و اگر آنها به خیابان بیایند، که آمده‌اند و خواهند آمد، با آن‌ها بهتر از ایرج برخورد نخواهند شد، کما این که با گلرخ همسر آرش صادقی که فرزند یک جانباز دوران جنگ است و مدت‌هاست که خودش و همسرش در اعتصاب غذا بسر می‌برند، بهتر از سایر زندانیان رفتار نمی‌کنند. و نکته قابل تامل در این جاست که سرداران صاحب مقام و ثروت سپاه امثال قالیباف‌ها که خود را صاحب و اختیاردار مملکت می‌دانند در حالی تظاهر به حمایت از جانبازان و مصدومان جنگ هشت ساله می‌کنند و بنام آنها بر مردم حکم می‌رانند، که در سرکوب و بستن اتهامات واهی به آنها تردید بخود راه نمی‌دهند.

سرکوب تجمع مسالمت آمیز رانندگان شرکت واحد و بازداشت و مصدوم کردن کارگران محکوم است و این گونه اعمال کوچکترین خللی در اراده کارگرانی که برای حق و حقوق شان تلاش می‌کنند بوجود نخواهد آورد. شهردار و شورای شهر تهران بهتر است بجای سرکوب و تحمیل تشکل‌های حکومت فرموده به رانندگان این شرکت، فعالیت سندیکای واحد را بعنوان تشکل قانونی و مورد حمایت رانندگان شرکت واحد به رسمیت بشناسند و با آن بر سر خواسته‌ها و مطالبات کارگران مذاکره کنند و با دادن تسهیلات موانع خانه دار شدن رانندگان را رفع کنند. در غیر این صورت باید در انتظار تجمعات و اعتراضات وسیعتری در آینده نه چندان دور بمانند.

«پروژه وحدت چپ»: انتخابی از میان انتخاب های ممکن



نادر عصاره

موافق بود که توافق بی حد و مرز را جایگزین آن کند؟ در همین «پروژه وحدت چپ»، تمایل اول، خود را آن جا نشان داد که وجود بینش های نظری سیاسی را که در جریان بحث ها مطرح و به چهار منشور منتهی شدند، انتهای پروژه دانست. این تمایل وحدت حول منشور خود یعنی بینش نظری سیاسی مورد نظر خود را می خواست و تلاش و کوشش برای استنتاج مشترکات این چهار منشور را عملاً مسکوت می گذاشت. این بینش تنوع و توافق را عملاً نفی کرد. از طرف دیگر، پس از سال ها که بحث وحدت مطرح بوده، کنگره های این یا آن تشکل نسبت به آن مصوبه داده اند، جلسات جمعی برای وحدت برگزار، انتشارات متعدد در توضیح وحدت و ایجاد تشکل چپ مطرح شده و حتی سایت این پروژه با نام «وحدت چپ» بوده و ... پس از این همه، تمایل دیگری درون سازمان اکثریت بروز کرد که مخالفت خود را با وحدت ابراز، و خواستار اتحادی یا جبهه ای از چپ شد.

کم و بیش تحمل نمی کرد. پراکندگی و بروز انشعابات غیر ضرور، با چنین بینشی ناگزیر بودند. تحولات بینشی در چپ طی سه دهه اخیر، تغییراتی کم یا بیش در بینش سازمانی ایجاد نموده اند.

نشانه هایی وجود دارند که این ارزیابی را می دهند که خوشبختانه هم طرفداران وحدت و هم نگاه مبتنی بر اتحاد و جبهه بجای وحدت، در کنگره اخیر "اکثریت" بر دستاورد روند چندین ساله وحدت ایستاد و به تشکیل کنگره مؤسس برای تاسیس تشکل واحد حزبی رای داد

بخش دوم و پایانی

«پروژه وحدت چپ» از آغاز تا کنون، در طرف های آغازین آن و نیز فراتر از آن در خارج از این جمع، نیرویی را ایجاد کرده است که خواهان وحدت و ایجاد سازمانی واحد از چپ دموکرات است. «پروژه وحدت چپ»، با مباحثات نظری، برنامه ای، سیاسی و سازمانی دامنه دار و گسترده به همگرایی هایی دست یافته و آن ها را تا حدی تدوین کرده است. سند تهیه شده، گرچه هنوز نهایی نیست، ولی در همین حد نیز، محصول مهم و ارزشمند بحث ها، گفتگوها، مذاکرات و توافقات جمع هایی است که تا پیش از این پروژه و بدون تلاش های ناشی از آن، با هم اگر نه بیگانه، ولی نزدیک نبوده اند. «پروژه وحدت چپ»، با کار و تلاش مشترک، تمایل و اراده ای را شکل داده است که با عبور از نیروی ماند و حفظ وضع موجود، همبستگی میان نیروهای همراه این پروژه را بیار آورده است.

فعالیت سیاسی در خارج از کشور، عوارضی دارد که به حساب نیابردن و راهجویی نکردن آن ها، تاثیرات مخربی را بیار آورده و بیار می آورد. محیط خارج کشور، شناخت، تجربه، اطلاعات و ارزیابی های فعال سیاسی را نسبت به اوضاع و سیاست و ثمرات آن در کشور خود، ذهنی می کند

هیچ بخشی از چپ، از پذیرش تغییرات دموکراتیک به زبان بینش سازمانی سابق گریزی نداشته است. اما این تحول در آنجا به سرانجامی رسیده که به بینش سازمانی پلورالیستی فراروئیده است. تنوع در عین برخورداری از بینش نظری سیاسی معین، و وحدت در ارزش اصلی و عمل مبارزاتی مشترک کم یا بیش از سوی چپ دموکرات مورد پذیرش قرار گرفته است. در این بینش سازمانی، قاعده دموکراتیک یعنی رابطه اکثریت و اقلیت، در نهایت حاکم است. اما علاوه بر این، یک عامل مهم دیگر نیز وارد می شود. یعنی صدای متنوع، شنیده می شود و مسئله تفاهم میان گرایشهای گوناگون را بیش می کشد و جایگزینی این یا آن گرایش از میان گرایشهای با هم را در هدایت سازمان ممکن می داند. بی تردید، تنوع و تفاهم میان گرایشها، ضمن تاثیر مثبت آن از صراحت می کاهد. این بهایی است که حزب پلورالیستی می پذیرد. جمع شدن بدین معنا، یک رنگ شدن و وحدت کلمه نیست.

دموکراسی، تنها ارزش در بینش سازمانی نیست. عمل متحد حزبی برای دموکراسی، آزادی، عدالت و پیشرفت اجتماعی تا سوسیالیسم، آنگاه موفق است که با اقدامات متناقض و موازی گرایشهای درون حزبی نقض نشود

همبستگی برای ایجاد سازمان واحدی در راستای وحدت چپ دموکرات ایران، سازمان واحدی پلورالیستی، سازمان واحدی معطوف به فعالیت سیاسی تاثیرگذار در برون از خود، اینها، «پروژه وحدت چپ» را در استانه تشکیل کنگره وحدت قرار داده و تدارک و برگزاری آن برای ایجاد سازمان واحد مورد تأیید طرف های وحدت قرار گرفته است. این پروژه، اکنون با تدارک و برگزاری کنگره وحدت، تداوم و به سرانجام می رسد. این امر، نیازمند پرداختن به مسائل اصلی فرا روی وحدت است.

در قسمت اول این مقاله (۱)، به بینش نظری سیاسی پرداخته شد. در اینجا بخش دوم و پایانی مقاله، به بینش سازمانی و کنش و منش سیاسی پرداخته می شود، که پروژه وحدت چپ با آن روبروست.

بینش سازمانی

بینش سازمانی غالب در بین ایرانیان و از جمله چپ ایرانی، تا مدت ها طی تاریخ، بینشی فرقه گرایانه، غیر دموکراتیک، مرکزیت سالار و مبتنی بر وحدت ایدئولوژیک بوده که گرایشهای متفاوت را

وحدت یک امر است و جبهه امر دیگر. نیروهایی که سال ها برای وحدت انرژی صرف کرده اند، و بر وحدت و نه اتحاد یا جبهه چپ پای فشرده اند، اتحاد یا جبهه چپ را لازم و مفید نمی دانستند. آیا اختلاف میان وحدت طلبان و آنانی که جبهه را پیش می کشیدند، اختلاف توافق پذیری است؟ آیا توافقی میان این دو می توانست شکل گیرد که حاصلش امر مبهم و ممتنع نه این و نه آن، نه وحدت و نه جبهه چپ، نباشد؟ آیا توافقی بر مبنای نه وحدت و نه جبهه، در صورت وقوع، زیانمند نیست؟

نشانه هایی وجود دارند که این ارزیابی را می دهند که خوشبختانه هم طرفداران وحدت و هم نگاه مبتنی بر اتحاد و جبهه بجای وحدت، در کنگره اخیر "اکثریت" بر دستاورد روند چندین ساله وحدت ایستاد و به تشکیل کنگره مؤسس برای تاسیس تشکل واحد حزبی رای داد. اگر این ارزیابی درست باشد، کار تدارک کنگره وحدت توسط گروه های تدارک و سازماندهی شامل نمایندگان طرف های وحدت و بر مبنای تصمیمات این گروه های کار و بدون مانع پیش خواهد رفت و از هر گونه حرکت یک جانبه اجتناب خواهد شد. روشی که با نتیجه نه وحدت و نه جبهه که عملاً خنثی است و در هر گامی مانعی توسط این یا آن طرف تراشیده می شود، تفاوت دارد.

جمع در ارزش و روش اصلی مشترک است و پذیرش این ارزش و روش برای جمع شدن و فعالیت کافی است. در این جمع، در کنار اشتراک در موضوع اصلی، اختلافات گوناگون دیگری موجود و باز تولید هم می شوند. حتی ارزش و روش اصلی نیز از تغییر و تحول معاف نیست و دگم نمی باشد. بینش سازمانی بخشی از چپ، که چپ دموکرات نامیده می شود، تا حد زیادی، مبتنی بر حزب متنوع و در عین حال متحد در ارزش و روش اصلی و عمل مبتنی بر آن شکل گرفته است.

اگر با وحدت کلمه و یک رنگ شدن نظری سیاسی حزب مرزبندی، و از تنوع و توافق گرایشهای مختلف متحد در اهداف و ارزش و روش اصلی طرفداری شود، حد توافق کجاست تا از تبدیل شدن حزب به جمعی آشفته و با چهره ای مغشوش جلوگیری شود؟ آیا با اجتناب از تمایلی که وحدت ایدئولوژیک و وحدت کلمه را برای حزب لازم می دانسته و می داند، می توان با تمایلی

در چنین کشاکشی، فعالیت سیاسی و نتایج بیرونی، تجربه اندوزی و آموزش از خطا، نو آوری و سازماندهی بر اساس صلاحیت ها نقش کمتری می یابند. فعالیت کم اثر یا بی اثر، فرساینده می شود.

کادرها و افراد از تشکل ها فاصله می گیرند، گرچه انفراد نیز، راه حلی نبوده است. مسلم است که تشکلی که در حفظ کادر و اعضای خود ناتوان باشد از جلب نیروهای سابق خود و نیز جذب افراد جدید ناتوانتر است. روند ریزش از تشکل ها که شروع و تا کنون تغییر سمت نداده و نپیوستن عضو جدید و جوان به تشکل، بروز می کند. این وضعیتی است که به نسبت های مختلف در گروه هایی که به خارج از کشور رانده شده و فعالیت در مهاجرت را علیرغم میل خود قبول کرده اند، بوجود آمده است.

«فدائیان»، که شکل گیری آن در دهه چهل شمسی، همراه با برش قاطع با نسل پیشین چپ بود، هزینه سنگینی در محرومیت از تجارب پدران خود پرداخته اند. این هزینه دردیابار را هیچ چپ یا دموکراتی، برای نسل های بعدی نمی خواهد

«پروژه وحدت چپ» نیز ممکن است از تاثیرات شرایط خارج از کشور و نیز از بازی قدرت درون تشکل های همراه بی نصیب نماند. مخالفت خوانی با «پروژه وحدت چپ»، می تواند نشانه ای باشد از رویکردهای مخالفت خوان درون گروهی یا پروژه ها و برنامه های سیاسی، که انرژی ها را بر باد می دهد. هیچ شمردن چند سال کار و تلاش تعداد زیادی از کادرهای چپ در این پروژه و دستاوردهای آن را در صورت وقوع، چه می توان نامید؟ می توان با مخالفت با «پروژه وحدت چپ» و خواست حفظ وضع و سازمان های موجود، در راه این پروژه مانع ایجاد کرد. موفقیت «پروژه وحدت چپ»، با تلاش و ابتکار کسانی که خواستار تغییر این وضعیت فرساینده ناشی از تاثیرات خارج از کشور، راهجویی عبور از وضعیت خنثی سازی نیرو در کشاکش های درونی بسوی برآمد سیاسی موثر در برون در تشکل، انتخابی است که «پروژه وحدت چپ» نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت بماند.

مگر این که نیروهای ایجادگر آن از نظر بینش سازمانی، همگرا شوند. و این انتخابی است از میان بینش های ممکن دیگر، چپ دموکرات و «پروژه وحدت چپ» با انتخابی در مورد بینش سازمانی روبروست.

کنش و منش سیاسی

همگرایی در بینش نظری سیاسی و سازمانی در میان چپ های دموکرات با همه اهمیتی که می تواند بعنوان زمینه داشته باشد تا تبدیل شدن به اقدام و عمل سیاسی تاثیرگذار، که مستمر و پویا باشد، فاصله دارد. اقدام و عمل علاوه بر ارزش و روش، به شناخت، تجربه، هوش، اطلاعات، صبر و شکیبایی و هزینه کردن نیاز دارد. این امر پیچیده را باید در یک جمع با افرادی دارای کیفیت های گوناگون و در شرایط کنونی بخصوص تحت تاثیر مهاجرت و دوری بخشی از فعالان از کشور انجام داد.

اپوزیسیون و چپ که با سرکوب پراکنده گشته و بخشاً به خارج از کشور رانده شده است، ضمن تلاش قابل احترامی که در مهاجرت برای نوسازی، حفظ مبارزه و تقویت مقاومت انجام داده است با دشواری های بزرگی نیز برای فعالیت روبرو بوده است. دشواری ها به فرسایش انجامیده و کار سیاسی و همت مستمر را در خارج از کشور با این که از دسترس سرکوب و استبداد دینی دور است، تا حدی ناممکن کرده است. نه تنها سازمان های قدیمی که سازمان های جدیدی که در دهه هشتاد شمسی در خارج از کشور تحت عنوان جمهوریخواهی تشکیل شدند، مدتی نه چندان دراز بعد از تشکیل، به شکاف و فرسایش دچار آمدند.

فعالیت سیاسی در خارج از کشور، عوارضی دارد که به حساب نیابردن و راهجویی نکردن آن ها، تاثیرات مخربی را ببار آورده و بار می آورد. محیط خارج کشور، شناخت، تجربه، اطلاعات و ارزیابی های فعال سیاسی را نسبت به اوضاع و سیاست و ثمرات آن در کشور خود، ذهنی می کند. بر سر نوسازی شناخت، جمع بندی از تجارب، اطلاعات و ارزیابی از آن ها، مشارکت و ارزیابی از محصول کار اختلاف ایجاد می شود. اختلاف به شکاف می انجامد و در نبود امکان تجربه کردن در عرصه اصلی مبارزه و عدم امکان آزمون و خطا، اختلافات غیر قابل حل و شکاف ها مزمز شده و رو به تعمیق می روند.

همگرایی در بینش نظری سیاسی و سازمانی در میان چپ های دموکرات با همه اهمیتی که می تواند بعنوان زمینه داشته باشد تا تبدیل شدن به اقدام و عمل سیاسی تاثیرگذار، که مستمر و پویا باشد، فاصله دارد

خارج از کشور، دور از مبارزه مستقیم با ظلم و استبداد، زمینه ای می گردد که فشرده گی صفوف فعالان، گذشت فعالان سیاسی نسبت به هم و همبستگی را کاهش می دهد. نبود امکان تجربه مستقیم و کاهش همبستگی فعالان سیاسی، اختلافات را موضوع مباحث بی پایان درون گروهی می نماید. بمرور فعالیت سیاسی به جنبه هایی از بازی قدرت درون گروهی آغشته می شود.

«پروژه وحدت چپ ...»

ادامه از صفحه ۱۱

پس در پاسخ به این پرسش که حد توافق در حزب پلورالیستی کجاست باید گفت تشکیلات و توافق، در خود هدف نیستند. توافق تا حدی قابل پذیرش است که در خدمت هدف باشد. توافقی که هدف را حذف کند، توافقی که وحدت را از «پروژه وحدت چپ» پاک کند، ابزار را هدف می کند و این امری است زیانمند. توافق در چارچوب اصول و ارزش ها و اهداف اساسی مشترک امکانپذیر است و میان اهداف اساسی سازش ناپذیر توافق نمی تواند صورت گیرد.

دموکراسی، تنها ارزش در بینش سازمانی نیست. عمل متحد حزبی برای دموکراسی، آزادی، عدالت و پیشرفت اجتماعی تا سوسیالیسم، آنگاه موفق است که با اقدامات متناقض و موازی گرایشهای درون حزبی نقض نشود. این امر، بدون رهبری واحد و متمرکز و سازمان یا حزب همبسته با رهبری، عملی نیست. بنابراین، رهبری واحد و متمرکز، ارزش دیگری در بینش سازمانی است. چه تناسبی میان رهبری و دموکراسی سازمانی برقرار است؟ دموکراسی سازمانی، بحث و گفتگو و مکانیزمی است برای ایجاد خط راهبردی و دستگاه رهبری سازمان یا حزب.

خروج از وضعیت فرساینده ناشی از تاثیرات خارج از کشور، راهجویی عبور از وضعیت خنثی سازی نیرو در کشاکش های درونی بسوی برآمد سیاسی موثر در برون از تشکل، انتخابی است که «پروژه وحدت چپ» نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت بماند

مکانیزم و موازین و حاکمیت و تکامل آن ها، برای شکل دادن به خط و دستگاه رهبری، حیاتی است. دموکراسی، بحث و گفتگوی دائمی و بی پایان نیست. چنین امری حزب را از پای در می آورد. آنگاه که خط راهبردی و دستگاه رهبری حزب بنحو دموکراتیک تعیین شدند، این خط و دستگاه رهبری، صاحب اختیار کامل است که بدون مانع و اقدامات موازی و متناقض تضعیف کننده، در تمامی دوره مسئولیت خود در چارچوب حقوق و اختیارات تعیین شده، فعالیت کند.

این شرط موفقیت مبارزه سیاسی چپ است که از طرف راست اجتماعی و استبداد مورد حمله واقع می شود و تنها حزبی موفق است که ضمن برخورداری از مکانیزم و موازین دموکراتیک و پایبندی عملی به آن ها، همبستگی خود را با حمایت از رهبری و فعالیت متحد حفظ کند. هم دموکراسی و هم رهبری برای حزب ضرور اند و مطلق کردن این یا آن با حزیت دموکراتیک و مؤثر تضاد دارد.

«پروژه وحدت چپ» ممکن نمی شود،



زمان حاضر یکی از خطرناک‌ترین دوران‌ها برای سیاره ما است

استفن هاوکینگ

به عنوان یک فیزیک‌دان نظری ساکن 'کمبریج'، من بخش عمده عمرم را در حبای با امکانات و امتیازات فوق‌العاده سپری کرده‌ام. کمبریج شهر خاصی است که پیرامون یکی از بهترین دانشگاه‌های دنیا شکل گرفته است. در همین شهر کم جمعیت هم، جامعه علمی‌ای که من در دهه بیست زندگی‌ام وارد آن شدم، حتی کوچک‌تر و کم جمعیت‌تر هم است.

در این جامعه علمی، گروه کوچک‌تری از فیزیکدانان نظری از ملّیت‌های مختلف - که من تمام دوران کارم را با آنها سپری کرده‌ام - حتی تا آنجا پیش رفته‌اند که خودشان را راس هرم بشریت تصوّر کنند. در چنین شرایطی شهرتی که تالیفاتم برای من به همراه داشته به همراه بیماری‌ام - که قدرت حرکت و تکلم را از من سلب کرده - دست به دست هم داده‌اند تا دیوارهای قلعه عاجی که در آن زندگی می‌کنم، بلند و بلندتر شوند.

اما آنچه بیش از هر چیز برای من مایه نگرانی است این موضوع است که در حال حاضر ما در دورانی به سر می‌بریم که بیش از هر زمان دیگر، نیاز به همکاری و وحدت بین ملّت‌ها احساس می‌شود

برای همین می‌توانم ادّعا کنم که عدم پذیرش و واژنی اخیر نخبگان در امریکا و بریتانیا، شخص من را هم هدف قرار می‌دهد. هر دلیلی که برای تصمیم رآک‌دهندگان بریتانیا برای خروج از اتحادیه اروپا و رآی دهندگان امریکایی برای انتخاب دونالد ترامپ قائل شویم، نمی‌توان منکر این واقعیت شد که این تصمیم در واقع فریاد اعتراض مردمی است که رهبران‌شان آنها را فراموش کرده‌اند.

در واقع همه منتقدین بر این موضوع اتّفاق نظر دارند که نتیجه این انتخابات فریاد فراموش‌شدگانی است که نصایح و راهنمایی‌های متخصصین و نخبگان را پس می‌زنند.

آنچه در حال حاضر اهمیت حیاتی دارد، نه پیروزی ترامپ و 'برگزیت'، بلکه رویکرد آنی نخبگان است. من هم از این قاعده مستثنی نیستم. حتی قبل از رآی بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا هم، هشدار داده بودم که رآی مثبت به این همه‌پرسی، به مثابه قدمی رو به پس در زمینه تحقیقات علمی برای بریتانیا خواهد بود، و این که واجدین شرایط رآی دادن دیگر نه تنها اهمیتی به من و امثال من نخواهند داد، بلکه هیچ رهبر سیاسی، هنرمند، تاجر، یا هنرپیشه ای که

همچنین نباید فراموش کرد یکی دیگر از تبعات و اثرات ناخواسته دسترسی جهانی به شبکه اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، این است که در زمان حاضر ماهیت زشت و خشن این بی‌عدالتی اقتصادی بیش از پیش قابل رؤیت است. برای شخص من، امکان استفاده از این تکنولوژی در برقراری ارتباط، تجربه‌ای مثبت و رهایی‌بخش بوده است. بدون دسترسی به آن، ممکن نبود بتوانم این همه سال به فعالیت‌های علمی خودم ادامه بدهم.

اما این امکان در عین حال به این معنی است که زندگی پرترجمل مردمان ثروتمند در پرونق‌ترین و ثروتمندترین نقاط جهان، برای هرکس، هرچند فقیر که به یک تلفن هوشمند دسترسی داشته باشد، قابل رؤیت است. از آنجایی که در حال حاضر در صحرای وسیع افریقا، دسترسی به این تلفن‌ها حتی بیشتر از دسترسی به آب آشامیدنی سالم امکان‌پذیر است، می‌توان به جرأت گفت که دیگر کمتر کسی روی سیاره ما می‌تواند از این بی‌عدالتی فرار کند.

پیامدهای این وضعیت به روشنی قابل رؤیت‌اند: طبقه روستایی کم بضاعت، به امید زندگی بهتر، به حاشیه‌های شهرهای بزرگ سرازیر می‌شود؛ و بعد از آنجایی که این بیغوله‌ها شباهتی با تصاویر زیبا و آرمانی که در 'اینستاگرام' دیده ندارد، آن هم به خیل صدها هزار مهاجر اقتصادی‌ای می‌پیوندد که در جستجوی یک زندگی بهتر کشورشان را ترک می‌کنند.

در دنیایی که نه تنها مشاغل، بلکه به طور عمده صنایع در حال ناپدید شدن‌اند، وظیفه ما است که مردم را برای این نوع جدید از زندگی آموزش بدهیم و آماده کنیم و البته در این دوران گذار از آنها حمایت اقتصادی کنیم

حضور این مهاجران در کشور مقصد به نوبه خود، نیازهای زیربنایی و اقتصادی جدیدی را ایجاد می‌کند که ظرفیت تحمل کشورها را پایین آورده و به پوپولیسم سیاسی دامن می‌زند. اما آنچه بیش از هر چیز برای من مایه نگرانی است این موضوع است که در حال حاضر ما در دورانی به سر می‌بریم که بیش از هر زمان دیگر، نیاز به همکاری و وحدت بین ملّت‌ها احساس می‌شود. ما با چالش‌های زیست‌محیطی بزرگی روبرو ایم؛ تغییرات جوّی، مشکل تولید مواد غذایی، انفجار جمعیت، از بین رفتن برخی گونه‌های جانوری، بیماری‌های همه‌گیر، اسیدی‌شدن اقیانوس‌ها. تمام این‌ها یادآور این واقعیت تلخ‌اند که ما به خطرناک‌ترین نقطه در مسیر پیشرفت بشر رسیده‌ایم؛ چرا که در حال حاضر به سطحی از تکنولوژی دست پیدا کرده‌ایم که ...

ادامه در صفحه ۱۹

گوششان را از نصایح بی‌ثمر پر کند، برایشان ارزشی نخواهد داشت.

در واقع همه منتقدین بر این موضوع اتّفاق نظر دارند که نتیجه این انتخابات فریاد فراموش‌شدگانی است که نصایح و راهنمایی‌های متخصصین و نخبگان را پس می‌زنند

اما واقعیت این است که در زمان حاضر، آنچه حائز اهمیت است، نه انتخابی که این دو گروه از رآی دهندگان کرده‌اند، بلکه واکنش نخبگان و فرهیختگان جامعه به این انتخابات است. آیا ما هم باید به نوبه خودمان، این آرا را به مثابه تراوشهای پوپولیستی ناپخته‌ای تصور کنیم که واقعیت‌های موجود را نادیده می‌گیرند و تلاش در محدود کردن و مرزبندی گزینه‌هایی دارند که نماینده آن‌ها نیستند؟ از نظر من این اشتباه فاحشی خواهد بود.

آنچه زمینه‌ساز این انتخاب‌ها است، عدم اطمینان و نگرانی از پیامدهای جهانی‌سازی و تغییرات فنی و تکنولوژیکی برق‌آسا است که البته به راحتی قابل درک است. تا به همین‌جا هم، خودکار شدن صنایع و کارخانه‌ها، بسیاری از مشاغل موجود در شیوه سنتی تولید را از بین برده است، و استفاده از هوش مصنوعی، خطر سرایت این ویرانی را حتی تا اعماق طبقه متوسط گسترش می‌دهد و در آینده‌ای نزدیک، آنچه به جا خواهد ماند، تنها مشاغل رده بالای نظارتی و تولیدی خواهد بود.

این تغییرات به نوبه خود، نابرابری اقتصادی را - که درحال حاضر هم در سرتاسر جهان به طرز محسوس‌ی دیده می‌شود - دامن خواهند زد. اینترنت و شبکه‌های جهانی، این امکان را برای عدّه معدودی فراهم می‌کنند که با به خدمت گرفتن نیروی انسانی بسیار اندک، سودهای کلان ببرند. این اتّفاقی است که لاجرم با توسعه جوامع انسانی رخ خواهد داد و به گونه‌ای نابودی و زوال اجتماعی را هم به دنبال خواهد داشت.

به تمام این شرایط، باید رکود اقتصادی را هم اضافه کرد که با مکانیسم مشابهی، باعث می‌شود عدّه معدودی، به هزینه دیگر افراد جامعه بهره‌های کلانی از این وضعیت ببرند. پس به وضوح، ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن بی‌عدالتی اقتصادی نه رو به کاهش، که رو به گسترش است تا جایی که برخی مردم، نه تنها نگران پایین‌آمدن سطح زندگی و رفاه خودشان‌اند بلکه مطمئن نیستند که در آینده‌ای نه چندان دور بتوانند حتی از پس تأمین مایحتاج اولیه زندگی‌شان بر بیایند. بنابراین جای تعجب نیست که به هر عاملی که ممکن است تغییری را به نفع آنها در پی داشته باشد - حتی اگر این عامل ترامپ یا 'برگزیت' باشد - چنگ برزند.

نرگس و عالیه سزاوار زندان نیستند



تقی رحمانی ۲۰ آذرماه (برابر با ۱۰ دسامبر روز جهانی حقوق بشر) در حالی جایزه حقوق بشر وایمار را به نمایندگی از نرگس محمدی دریافت کرد که او از اردیبهشت‌ماه سال گذشته در زندان اوین به سر می‌برد.

این فعال مدنی و سخنگوی کانون مدافعان حقوق بشر پیش‌تر از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به ۱۱ سال حبس تعزیری محکوم شده بود. این حکم در دادگاه تجدیدنظر به ۶ سال حبس تعزیری تغییر یافت. نرگس محمدی پس از گذراندن ۵ ماه از محکومیت ۶ ساله خود، به دلیل وضعیت بد جسمی با قرار وثیقه از زندان آزاد شد.

تقی رحمانی همسر نرگس محمدی که همراه با فرزندان دوقلوی ده‌ساله‌شان در پاریس زندگی می‌کند، در مراسم اهدای جایزه تأکید کرد که تاکنون به نرگس اجازه نداده‌اند که با او صحبت کند و او تنها پس از یک اعتصاب غذای ۲۰ روزه این اجازه را پیدا کرده است که یک بار در هفته به مدت ۱۵ دقیقه تنها با فرزندانش تلفنی حرف بزند.

تقی رحمانی که خود سابقه هفده سال زندان در جمهوری اسلامی را دارد، حکم شانزده سال زندان برای نرگس محمدی را که ده سال آن اجرا می‌شود، یک «انتقام‌گیری امنیتی» در برابر تلاش‌های نرگس برای تغییر قوانین ظالمانه علیه زنان و اعتقاد راسخ او به آزادی فعالیت‌های حقوق بشری دانسته است.

نرگس محمدی اردیبهشت‌ماه سال ۹۴ به دلیل عضویت در لگام (کارزار لغو گام‌برگام اعدام) مجدداً دستگیر شد و شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی ابوالقاسم صلواتی، او را به تحمل ۱۶ سال زندان محکوم کرد.

از سوی دیگر نرگس محمدی و سایر زنان زندانی سیاسی در اوین در شرایطی روز جهانی حقوق بشر ده دسامبر را با اراده‌ای آهنین و استوار و ایمان به اهداف خود جشن گرفتند که عالیه مطلب زاده عکاس، فیلم‌ساز و فعال حقوق زنان بیش از ۲۰ روز است که در انفرادی بند ۲۰۹ به سر می‌برد.

عالیه مطلب زاده ۶ آذرماه بازداشت و به بند ۲۰۹ اوین منتقل شد. صدرا عبدالهی روز گذشته در ارتباط با بازداشت این فعال حقوق زنان به سایت بیدارزنی گفت که یک هفته است که نتوانسته با عالیه صحبت کند و از وضعیت عالیه خبری ندارد. به او گفته‌شده عالیه مطلب زاده به دلایل امنیتی بازداشت‌شده است و مشخص نیست که چه زمانی آزاد خواهد شد. او در این گفتگوی کوتاه از وضعیت همسر خود ابراز نگرانی کرد.

روز ۲۴ آذر عبدالهی خبری کوتاه از وضعیت عالیه در صفحه فیسبوک خود منتشر کرد: «بعد از بیست روز بازداشت غیرقانونی عالیه در بند انفرادی ۲۰۹ زندان اوین و بعد از چندین روز فاصله امشب زنگ زد. طبق روال قبل، مکالمه خیلی کوتاه و احتیاط‌آمیزی داشتیم، طوری که چیزی من نپرسم تا عالیه نتواند جواب بدهد! پرسیدم حالت چطور است؟ کمی سکوت کرد، فهمیدم چه سوال بیهوده‌ای... گفت: خسته‌ام، خیلی خسته...!»

رفتارهای غیرقانونی مسئولان وزارت اطلاعات و قوه قضاییه را گویی پایانی نیست اما چه باک که با همه خستگی‌ها زنان این سرزمین برای احقاق حقوق خود و هم نوعانشان همچنان می‌کوشند تا لغو قوانین نابرابر، لغو اعدام و تبعیض‌های غیرقانونی علیه همه گروه‌های حاشیه‌ای، نرگس محمدی، عالیه مطلب زاده، آتنا دائمی ... هیچ‌کدام مستحق حبس نیستند. زنانی که تلاش می‌کنند وضعیت جامعه را بهبود بخشند، دشمن نیستند کاش مسئولان قدر آنها را می‌دانستند. کاش به‌جای در بند کردنشان می‌گذاشتند مرهمی بگذارند بر آسیب‌های اجتماعی که این سرزمین سخت به آن مبتلاست. آسیب‌هایی که این زنان با روش‌های کارشناسی می‌خواستند در کاهش و حذفش بکوشند. زندان جای فعالان مدنی نیست. مسئولان محترم به‌جای ترسیدن از فعالان مدنی اجازه فعالیت‌های مدنی را به زنان و مردان این کشور بدهید تا ایران جایی بهتر برای زندگی همه افشار باشد. فعالان مدنی هرگز گامی برخلاف مصالح مردم برنمی‌دارند تنها با حضور آنهاست که می‌توان آسیب‌های اجتماعی را ریشه‌کن کرد.

منبع: بیدارزنی

«پروژه وحدت چپ» ...

ادامه از صفحه ۱۲

این سازمان، با توجه به گرد آمدن تجاری از روند‌های مختلف «فدائیان»، اندوخته‌ای در خود داشت که با افزودن بر اندوخته‌های نوسازی شده «سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)»، به کیفیتی دیگر دست می‌یافتند. «پروژه وحدت چپ»، محدود به این دو گروه نبود. تعدادی از کادرها و فعالان سیاسی با پیشینه‌هایی از فعالیت در میان «فدائیان» و یا جدا از آن تحت عنوان «کنشگران چپ» و «شورای موقت» نیز در این روند شریک شدند. تنوعی که بدین طریق ایجاد شد، به این همگرایی خصلتی فرا «فدایی» داد. که اهمیت اساسی دارد، مستقل از این که بخشی از نامبردگان در «شورای موقت» و در «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران»، همراهان نیمه راه باشند. بینش نظری سیاسی و سازمانی نامبرده و نیز فعالیت در راه وحدت که سابقه‌ای قریب ده سال دارد، مرزهای گروه‌بندی‌های گذشته را که محصول زمانه سپری شده‌ای هستند، در نوردیده است. دید کلان بین، نمی‌تواند با دید محدود حفاظت از گروه بندی‌های زمانه سپری شده سازگار باشد. بعلاوه، ایجاد کیفیتی غنی از تجارب گذشته برای تلاش مؤثر در جلوگیری از گسست میان نسل‌ها لازم است. «فدائیان»، که شکل‌گیری آن در دهه چهل شمسی، همراه با برش قاطع با نسل پیشین چپ بود، هزینه سنگینی در محرومیت از تجارب پدران خود پرداخته‌اند. این هزینه در برابر هر هیچ چپ یا دموکراتی، برای نسل‌های بعدی نمی‌خواهد. ایجاد سازمانی واحد با کیفیت و مؤثر که با فعالیت خود، انتقال تجارب به نسل بعدی را میسر می‌سازد، نسلی که ادامه‌دهنده و عامل اصلی جنبش چپ خواهند بود، انگیزه مضاعفی بود برای وحدت که تحولات نامبرده، زمینه‌های آن را فراهم کرده است.

بینش نظری سیاسی شفاف برای گذار به دموکراسی، جمهوری بیطرف نسبت به مذهب و نجات کشور از جمهوری اسلامی، بینش سازمانی پلورالیستی و متحد در عمل، صلاحیت سالاری، و کنش و منش معطوف به تأثیر بیرونی، با سیاستی مستقل، مسئولانه، واقع‌بینانه، انتظاری است که از «پروژه وحدت چپ» می‌رود. بدیهی است که این وحدت، بدون مبارزه برای آن تأمین نخواهد شد. «پروژه وحدت چپ»، انتخابی است از میان انتخاب‌های ممکن. ضمن احترام به آنانی که انتخاب دیگر کرده‌اند، خوب است اگر پروژه‌ای و پیشنهادی هست، علناً ارائه شود.

به شوق بنیان‌گذاری «تشکل مشترک حزبی» به پیش!

سدسازی در غرب کشور

فرخ نعمت‌پور



سد، فاکتوری نوین در منطقه

در طی سالهای اخیر، جمهوری اسلامی در غرب کشور، در سلسله جبال زاگرس که سرچشمه رودخانه‌های بسیاریست دست به سدسازی در سطح وسیعی زده است. در واقع می‌توان به جرات ادعا کرد که پروژه سدسازی به یکی از ارکان اصلی سیاستهای اقتصادی رژیم در غرب کشور تبدیل شده که مسئولان تحت عنوان 'طرح جلوگیری از خروج آبهای کشور' از جمله دو هدف اساسی را مدنظر گرفته‌اند، اولین هدف اعلام شده توسعه کشاورزی است، و دومین آن مبارزه با کم‌آبی. هم‌اکنون در استان کردستان ۱۲ سد در دست احداث است و به همان طریق در استان کرمانشاه و آذربایجان غربی نیز که عمدتاً مناطق کردنشین هستند، دهها سد دیگر در دست احداثند. لازم به یادآوریست که هم‌اکنون دهها سد ساخته شده‌اند، و پروژه‌های دیگری در این خصوص در دست بررسی هستند.

انتقادات

بسی گمان سدسازی می‌تواند نقش مهمی در پیشرفت اقتصادی یک کشور ایفا کند، اما ظاهراً این سدسازیهایی که عمدتاً توسط شرکتهای منحصراً به سپاه انجام می‌گیرند (امنیت این سدها هم توسط سپاه تأمین می‌شوند)، به همه اهداف خود نائل نیامده‌اند و حتی سرچشمه مشکلات مهمی هم شده‌اند. بعنوان نمونه اگر به گزارش خیرگزاری مهر در اردیبهشت سال ۹۵ از یک گفتگو که با سه صاحب‌نظر دانشگاهی صورت گرفته توجه کنیم، می‌بینیم که در زمینه سدسازی به مشکلات عدیده‌ای اشاره داده می‌شود، از جمله مشکلات سازه‌ای و نشست، چندمنظوره‌ای (اینکه از یک سد در زمینه‌های متفاوتی بهره‌برداری می‌شود)، تخریب طبیعت و سرانجام دست‌اندرپهای غیر علمی بر مدل سدسازی از طرف مسئولین سیاسی. حتی یکی از این متخصصان بصراحت می‌گوید که "ما در زمینه سدسازی خوب عمل نکرده‌ایم".

توجه کارشناسان و فعالین مدنی

پروژه سدسازی البته مورد توجه جامعه مدنی در این مناطق بوده و از طرف کارشناسان و فعالین مدنی مورد بررسی قرار گرفته است. از جمله مسائلی که این فعالان بدان توجه نشان می‌دهند موارد زیرین‌اند:

- ساخت این سدها بدون توجه به آسیب‌شناسی طبیعت صورت می‌گیرد. به نظر آنان صدها و هزاران هکتار از مراتع و جنگلها به زیر آب رفته و تخریب شده و می‌شوند، و علاوه بر آن بعلت لوله‌کشی و سیستمهای آبرسانی و آبیاری، باز بخش بیشتری از طبیعت در معرض نابودی قرار می‌گیرد.

- هزینه هر مترمکعب آب تولید شده در این سدها در حدی خواهد بود که عملاً روستائیان نمی‌توانند از عهده هزینه آن برآیند، که این عملاً به معنی حضور دولت از طریق سوبسیدها برای کمک به روستائیان خواهد بود. به نظر آنان سطح سوبسیدها آنقدر بالا خواهد بود که عملاً مشکلات عدیده‌ای برای دولتها در ایران ایجاد خواهد کرد.

- معتقدند که آب این سدها اساساً علیرغم ادعاهای دولت در خصوص رشد کشاورزی، برای تأمین آب شرب شهرهای بزرگ در خارج از مناطق کردنشین خواهد بود.

بعد خارجی

اما مسئله سدسازی در غرب کشور تنها پیامد و تأثیرات داخلی ندارد، بلکه بشدت دست ایران را در تأثیرگذاری بر عراق، کشور همسایه، باز خواهد کرد. تنها در این مورد کافی است به نمونه‌های اشاره شود که اخیراً اتفاق افتاد. حدوداً چند هفته پیش، ایران با بستن آب رودخانه سیروان که به سد دربندخان در حلبچه می‌ریزد (گویا دوازده سد بر روی این رودخانه ساخته شده‌اند)، عملاً باعث کم‌آبی شدید در حلبچه و مناطق پیرامون آن شد. مردم این شهر طی اعتراضی مسئولین اقلیم را به واکنش ناچار کردند، و مسئولین اقلیم کردستان نیز که حل مسئله را از توان خود خارج می‌دیدند، بناچار موضوع را به دولت عراق ارجاع دادند.

پس آب بعنوان یک عامل مهم، قدرت ایران در دیکته‌کردن موضع خود بر کشور همسایه و بوژه کردهای عراق را بشدت افزایش خواهد داد.

پیامدها سیاسی برای مردم کرد

اما پیامدهای سیاسی پروژه سدسازی در داخل کشور چه خواهد بود، بویژه برای مناطق کردنشین؟ در این مورد می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

- کردستان به منبع مهم آب آشامیدنی کشور تبدیل خواهد شد. از این لحاظ کردستان و یا مناطق کردنشین بتدریج از خوزستان هم نقش حیاتی تری برای ایران خواهد داشت.

- تارویود مناطق کردنشین بیش از پیش با مناطق دیگر ایران بهم گره خواهد خورد.

- امنیت کردستان برای دولت مرکزی بیش از پیش از اهمیت برخوردار خواهد شد. و این با توجه به سیاست‌های رژیم در خصوص کردستان، یعنی گسترش حضور نیروهای امنیتی و نظامی.

زمان حاضر یکی از ...

ادامه از صفحه ۱۶

می‌تواند به راحتی کره زمین را نابود کند، اما هنوز راهی برای فرار از این سیاره پیدا نکرده‌ایم. شاید در چند صد سال آینده، جوامع انسانی جدیدی در بین ستاره‌ها ساخته شوند، اما در حال حاضر یک سیاره بیشتر نداریم و وظیفه ما است که از آن محافظت کنیم.

برای رسیدن به این مقصود باید به جای ساختن موانع جدید، مرزها و دیوارهای درون و برون مرزی بین ملل مختلف را از میان برداریم. و برای این که این امر محقق شود، رهبران دنیا باید به این واقعیت اعتراف کنند که شکست خورده‌اند و بسیاری را از خودشان ناامید کرده‌اند. با انباشت هرچه بیشتر منابع محدود در دستان عده‌ای معدود، باید بسیار بیشتر از حالا سهیم‌شدن و قسمت‌کردن را یاد بگیریم.

در دنیایی که نه تنها مشاغل، بلکه به طور عمده صنایع در حال ناپدید شدن‌اند، وظیفه ما است که مردم را برای این نوع جدید از زندگی آموزش بدهیم و آماده کنیم و البته در این دوران گذار از آنها حمایت اقتصادی کنیم. اگر جوامع و اقتصاد کشورها بیش از این تحمل بار سنگین مهاجرت‌ها را ندارند، باید راهی برای تشویق توسعه جهانی پیدا کنیم، چرا که این تنها راهی خواهد بود که میلیون‌ها مهاجر را راضی خواهد کرد آینده خودشان را در سرزمین مادری‌شان بنا کنند.

من به نسل بشر ایمان دارم و به امکان انجام این مهم خوشبین‌ام. اما برای این منظور لازم است که نخبان و رهبران از سالی که گذشت، درس‌هایی بگیرند؛ و بیش از هرچیز اندکی درس تواضع و فروتنی.

منبع: گاردین

مترجم: زیتون

این منم که در "حلب"، دوباره کشته می شوم

رضا مقصدی



نه...
 نمی توان به شیون زنانه، چشم بست.
 نه...
 نمی توان به کودکان مرگ
 عاشقانه، دل نبست.

اشک را زچهره ی کبوتران زخمیده، پاک کن!
 آرزوی آبی سپیده را
 پیش چشم دختران نورسیده ی دیار درد-
 سینه ریز خاک کن!
 مرگ
 ماجرای تلخ روزگار ماست.

این منم که در "حلب"، دوباره کشته می شوم.
 خانه ام خراب
 سینه ام پراز براده های اضطراب.
 آرزوی آیکونه ام به ناگهان
 شعله- شعله، درد می شود.

می روم به سوی سرنوشت تیره ای که در برابر من است.
 می روم به سوی آن جهنمی که رنگ مرگ باور من است.
 **

ای فروغ سالهای دور دست!
 این منم که در "دمشق" های دل، دوباره مشق می کنم:
 شعرهای عاشقان این دیار را
 شعر های عاشقانه ی "نزار" را.

اشک را زچهره ی کبوتران من بیا و پاک کن!
 جان ناشکفته ی مرا
 همنشین هرچه تاک کن!
 این منم که در "حلب"، دوباره زنده می شوم.

aktenews.com

آدرس پستی:

L.G.e.v
 Postfach 260268
 50515 Köln
 Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v :دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

نزار قبانی شاعر عشق و شراب و زن بسال ۱۹۲۲ در دمشق به دنیا آمد
 ودر سال ۱۹۹۸ چشم از جهان فرو بست.

بولتن کارگری شماره ۱۶۲

تحلیل هفته: آری، سرکوب دیگر جواب نمی دهد

از تجربه دیگران: پژوهشی در اتحادیه های صنفی قبرس، تاریخچه جدایی ها و
 چالش های مشترک آینده (بخش پنجم)

دیگر کشور ها: مقاومت کارگران بلژیک " INESTA " برای جلوگیری از تعطیلی
 کارخانه

از جهان کار: "کار" در زمانه ترامپ

www.kar-online.com

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com